

تاریخ جهان در آینه‌ی هفت چیز ارزان

راج پاتل، جیسون دبلیو مور

ترجمه‌ی محسن صفاری

راه‌نمایی بر سرمایه‌داری، طبیعت و آینده‌ی گره‌ی زمین



اشاره

مقاله‌ی زیر پیش‌گفتار و خلاصه‌ی کتابی در دست ترجمه با همین عنوان است که برای ارائه‌ی آن به شکل مقاله‌ای مستقل تغییرات اندکی در آن داده‌ام. مترجم

رعد و برق به زمان نیاز دارند، نور ستاره‌ها به زمان نیاز دارد، کنش‌ها، حتی پس از انجام‌شان، به زمان نیاز دارند تا دیده و شنیده شوند. این کنش تاکنون از آنها دورتر از دورترین ستاره‌هاست، با این همه آنها خود انجامش دادند!
فردریش نیچه، «مرد دیوانه»، در کتاب دانش شادی بخش^۱

کشاورزی اسکان‌یافته، شهرها، حکومت - ملت‌ها، فناوری اطلاعات و هر سیمای دیگر جهان مدرن، همه در عصری طولانی از خوش‌اقبالی اقلیمی پیش‌آمده‌اند. آن روزها پایان یافته‌اند. سطح دریاها در حال بالا آمدن است؛ پایداری اقلیم در حال کاهش است؛ میانگین‌های دما در حال افزایش‌اند؛ تمدن در عصری از زمین‌شناسی پدیدار شد که هولوسن نام دارد. کسانی عصر نوین اقلیمی ما را آنتروپوسن خوانده‌اند. زندگی هوشمند آینده خواهد دانست ما به این مرحله رسیدیم زیرا بعضی از انسان‌ها، سیاهه‌ی فسیلی را با افزودن شگفتی‌هایی چون پرتوافشانی از بمب‌های هسته‌ای، پلاستیک‌های صنعت نفت و استخوان‌های مرغ‌ها پر کرده‌اند.

آنچه که پس از این روی خواهد داد در یک سطح پیش‌بینی‌ناپذیر و در سطحی دیگر سراسر پیش‌بینی‌پذیر است. جدای از آن که انسان‌ها برای گنش خود چه تصمیمی بگیرند، سده‌ی بیست‌ویکم زمانه‌ی تغییرات «غافل‌گیرکننده و بازگشت‌ناپذیر» در شبکه‌ی زندگی خواهد بود. دانشمندان نظام زمین برای چنین

^۱ در کتاب دانش شادی‌بخش مرد دیوانه‌ی نیچه در جستجوی خدا به میان مردم می‌رود و به آنان می‌گوید: «خدا مرده است. ما او را کشته‌ایم، من و شما» و اضافه می‌کند: «اما من خیلی زود آمده‌ام.» (م.)

چرخشگاهی اساسی در نظام زیست‌بُحر^۱ اصطلاحی دارند که کمی خشک به نظر می‌رسد: دگرگونی وضعیت. شوربختانه زیست‌بومی که این دگرگونی زمین‌شناسانه از آن پدیدار شده است انسان‌هایی آفریده که برای دریافت خبرهای این دگرگونی به‌خوبی مجهز نیستند. به اعلام مرگ خدا از سوی مرد دیوانه‌ی نیچه با شیوه‌ای همسان برخورد شد: اگر چه اروپای صنعتی رهیافت آسمانی را به شرکت شبه‌اجباری در مراسم بامداد یکشنبه‌ها کاهش داده بود، جامعه‌ی سده‌ی نوزدهم نمی‌توانست جهانی را بدون خدا تصور کند. سده‌ی بیست‌ویکم یک تصور قیاس‌پذیر دارد: برای بیشتر مردم تصور پایان جهان آسان‌تر از تصور پایان سرمایه‌داری است.

ما، برای همراهی با عصر نوین، نیازمند دگرگونی در خردورزی خود هستیم. نخستین کار باریک‌بینی زبان‌شناسانه است تا به مشکلی در نامیدن عصر نوین خود، آنتروپوسن، توجه کنیم. ریشه‌ی این واژه، آنتروپوس^۲ (واژه‌ای یونانی برای انسان) به ما می‌گوید که تنها انسان بودن انسان‌ها، همان‌گونه که کودکان کودکان و مارها مار، سبب تغییر اقلیم و ششمین نابودی جمعی در گُره‌ی زمین شده است. انسان‌ها به‌راستی از پایان واپسین عصر یخ در حال دگرگون کردن کره‌ی زمین بوده‌اند. نرخ شکار کمی بیش از نرخ زادآوری در طول سده‌ها، همراه با دگرگونی اقلیم و چراگاه‌ها، به معنای پایان کار ماموت‌ها در دشت‌های کلمبیا، خویشاوندان درشت‌تر اورانگ اوتان‌ها، جایگانتوپیتکوس^۳ در شرق آسیا و گوزن شمالی غول‌پیکر، مگالوسیروس جایگانتوس^۴ در اروپا بود. انسان‌ها حتی ممکن است تا حدودی مسئول سررشتن دوران سرمای جهانی ۱۲ هزار سال پیش، از راه برون‌داد گازهای گل‌خانه‌ای در ارتباط با کشاورزی، بوده باشند.

^۱ Biosphere

^۲ Anthropos

^۳ Gigantopithecus

^۴ Megalocerus Giganteus

شکار پستان‌داران بزرگ تا حد نابودی آنان یک واقعیت تاریخی است اما نمی‌توان شتاب و اندازه‌ی ویران‌گری امروز را در راستای کنش‌های نیاکان نامتمدنمان دانست. کنش امروزه‌ی انسان مانند از بین بردن ماموت‌ها در طول سده‌ها نیست. بعضی از انسان‌ها در زندگی جاری در حال کشتن همه چیز هستند، از جانداران بزرگ^۱ تا ریزجانداران^۲، با شتابی صد برابر بیشتر از نرخ کشتارهای گذشته. ما در این کتاب بحث می‌کنیم که آنچه تغییر کرد سرمایه‌داری است، نظامی که تاریخ مدرن انسان از سده‌ی پانزدهم به بعد گسترده کرد و بهتر است برای آن واژه‌ی عصر سرمایه^۳ را به کار گیریم. استفاده از این نام به معنای جدی گرفتن سرمایه‌داری و درک آن نه تنها چون یک نظام اقتصادی بلکه چون شیوه‌ای برای سازمان‌دهی روابط انسان‌ها با باقی‌مانده‌ی طبیعت است.

در این کتاب ما نشان می‌دهیم چگونه جهان بر پایه‌ی هفت چیز ارزان ساخته شده است: طبیعت، پول، کار، تیمارداری، غذا، انرژی و زندگی. هر واژه‌ای در جمله‌ی پیش چالش برانگیز است. /ارزان بودن این چیزها از توافقی دوجانبه به دست نیامده است. ارزان‌سازی مجموعه‌ای از راهبردها برای کنترل شبکه‌ی بزرگ‌تری از زندگی است. راهبردهایی که با کمک ارتش‌ها، روحانیون، حساب‌داران و چاپ «چیزها» را به چیز تبدیل می‌کنند. محوری‌ترین نکته این است که هستی انسان‌ها و هستی طبیعت چون توپ‌های گول‌پیکر بلیارد سده‌ی هفدهمی به یکدیگر کوبیده نمی‌شوند. تپش زندگی آن را نابسامان، ستیزه‌جو و کنش برانگیز می‌کند. این کتاب، با معرفی شیوه‌ی از اندیشه در مورد روابط پیچیده بین انسان‌ها و شبکه‌ی زندگی، ما را یاری می‌کند تا درک بهتری از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم داشته باشیم و رابطه‌ی انسان با شبکه‌ی زندگی را به گونه‌ای دیگر سامان دهیم.

اجازه دهید چون یک پیش‌پرده به آن استخوان‌های مرغ‌ها در سیاهه‌ی دوره‌ی زمین‌شناسانه بازگردیم، یعنی به ردپایی سرمایه‌دارانه از رابطه‌ی بین انسان‌ها و

^۱ Megafauna

^۲ Microbiota

^۳ Capitalocene

رایج‌ترین پرنده‌ی جهان، گالوس گالوس دومستیکوس^۱ مرغ‌هایی که امروزه می‌خوریم با مرغ‌هایی که یک سده‌ی پیش مصرف می‌کردیم تفاوت بسیار دارند. پرندگان امروزی نتیجه‌ی کوشش‌های فشرده‌ی پس از جنگ جهانی دوم برای به دست آوردن رایگان مواد ژنتیک از پرندگان جنگل‌های آسیا هستند. انسان‌ها تصمیم گرفتند این مواد ژنتیکی را به یکدیگر بیفزایند تا سودآورترین گوشت پرندگان اهلی شده را تولید کنند. چنین پرنده‌ای به‌دشواری راه می‌رود، در چند هفته به بلوغ می‌رسد، سینه‌ای بزرگتر از معمول دارد و در شمار چشمگیری در سطح زمین پرورده و کشتار می‌شود (بیش از شصت میلیارد مرغ در سال). به این ارتباط چون نشانی از طبیعت ارزان بیندیشید. پیش‌بینی شده است که مرغ، رایج‌ترین گوشت در آمریکا تا کنون، تا سال ۲۰۲۰، رایج‌ترین گوشت در سراسر جهان باشد. چنین پروژه‌ای به نیروی کار بسیار زیادی نیاز دارد. کارگران صنایع ماکیان دستمزد بسیار کمی دریافت می‌کنند: در آمریکا ۲ سنت از هر دلاری که برای خوراکی از مرغ پرداخته می‌شود نصیب کارگران می‌شود و برخی از دست‌اندرکاران این صنعت، به‌ازای ساعتی ۲۵ سنت، از کار زندانیان استفاده می‌کنند. به این مورد چون کار ارزان بیندیشید. در صنعت ماکیان آمریکا ۸۶ درصد از کارگرانی که در خط تولید بال مرغ را می‌برند، به علت تکرار پیچاندن و قطع کردن بال، درد می‌کشند. بعضی از کارفرمایان در آسیب‌دیدگی کارگران خود آنها را به ریشخند می‌گیرند و نپذیرفتن ادعای آسیب‌دیدگی امری رایج است. نتیجه‌ی آسیب‌دیدگی برای کارگران کاهش ۱۵ درصدی دستمزد آنان در ده سال پس از آسیب‌دیدگی است. این کارگران در دوران بهبود به خانواده و شبکه‌ی حمایتی خود وابسته هستند، یعنی عاملی بیرون از مدار تولید که برای تداوم شرکت آنان در نیروی کار نقشی محوری دارد. به این کار چون تیمارداری ارزان بیندیشید. خوراکی که این صنعت تولید می‌کند از راه قیمت‌های ارزان، در محل‌های پیاده و سواره‌ی تحویل به مشتری، شکم‌ها را سیر می‌کند و نارضایتی را فرومی‌کاهد. این راهبرد غذای ارزان است. این مرغ‌ها خود به طور نسبی

^۱ Gallus gallus domesticus

سهم کمی در تغییر اقلیم دارند - آنان هر یک تنها یک شکم دارند و مانند گاوها گاز متان بیرون نمی‌دهند - اما آنها در سالن‌های بزرگی پرورده می‌شوند که به مقدار زیادی سوخت برای گرم کردن نیاز دارند. این خود بزرگترین فزاینده‌ی رد پای کربنی صنایع ماکیان آمریکا است. نمی‌توان بدون مصرف مقدار زیادی گاز پروپان مرغ ارزان تولید کرد: انرژی ارزان. فروش تجاری این مرغ‌های فرآوری شده خطرهایی دارد اما با واگذاری امتیاز و یارانه بر همه چیز، از تأمین مالی آسان و دسترسی مادی به زمینی که در آن خوراک سویای مرغ‌ها کشت می‌شود - به‌طور عمده در چین، برزیل و آمریکا - تا وام برای کسب و کارهای کوچک، از آن خطرها به هزینه‌ی عمومی برای منافع خصوصی کاسته می‌شود. این یک سیما از پول ارزان است. سرانجام، کاربرد مداوم و پی‌درپی شوونیسیم علیه گروه‌های حیوانی و انسانی - مانند زنان، استعمارزده‌ها، فرودستان، رنگین‌پوستان و مهاجران - هر یک از این شش چیز ارزان را امکان‌پذیر کرده است. پابرجا کردن این زیست‌بوم نیاز به یک عنصر پایانی دارد - قانون جان‌های ارزان. با این همه، انسان‌ها در هر گام از این فرایند مقاومت می‌کنند. از مردمان بومی گرفته، که گله‌های حیوانات آنها منبع مواد ژنتیکی برای پرورش حیوانات صنایع غذایی را فراهم می‌کنند، تا کارگران صنایع ماکیان و تیمارداران که درخواست به رسمیت شناخته شدن و پشتیبانی را دارند و تا آنان که علیه تغییر اقلیم و وال‌استریت مبارزه می‌کنند. مبارزه‌های اجتماعی پیرامون طبیعت، پول، کار، تیمارداری، غذا، انرژی و جان‌ها، که استخوان‌های ماکیان عصر سرمایه را آماج گرفته، نشان‌دهنده‌ی این است که نمادین‌ترین نشانه‌ی عصر نوین نه صنایع خودرو یا تلفن‌های هوشمند، که مک‌ناگت^۱ مرغ است.

آنگاه که محصولی از مرغ - سویا را در یک ظرف پلاستیکی پر از سُسِ باربیکیو فرومی‌بریم، همه‌ی موضوع‌های پیش‌گفته را به فراموشی می‌سپریم. با این همه رد فسیلی یک تریلیون مرغ پس از انسان‌هایی که آن را ایجاد کردند - و چون نشانه‌گذاری مسیر آنان - باقی می‌ماند. به همین دلیل است که ما داستان انسان،

^۱ McNugget

طبیعت و نظامی که این گره را تغییر داد چون تاریخ کوتاه جهان مدرن عرضه می‌کنیم: چون نوش‌دارویی در برابر فراموشی. اما، این کتاب کوچک تاریخ همه‌ی جهان نیست. این کتاب تاریخ فرآیندهایی است که نشان می‌دهند چرا جهان به گونه‌ای است که امروزه می‌بینیم. داستان این هفت چیز ترسیم‌کننده‌ی آن است که سرمایه‌داری چگونه گسترش یافت و به پیدایش نقشه‌هایی چون نقشه‌ی زیر انجامید، نقشه‌ای که نشان می‌دهد چگونه تنها قسمت کوچکی از گره‌ی زمین بیرون از گستره‌ی قدرت استعماری اروپا قرار گرفته است.



در این کتاب به دقت نشان خواهیم داد که منظورمان از /رزان چیست. نخست باید این موضوع را توضیح دهیم که، نه رفتار طبیعی انسان، بلکه گونه‌ای از هم‌کنشی بین انسان‌ها و جهان زیستی و مادی آنها ما را به شرایط کنونی کشانده است.

راهنمایی کوتاه بر انسان و طبیعت پیش از سرمایه‌داری

افسوس خوردن بر این که انسان‌ها رفتار بدی با طبیعت داشته‌اند یک بازی باستانی است. افلاطون در گفت و شنید کریتیاس چنین کرده و زمانی را، ۹۰۰۰ سال پیش از زمان خود، توصیف کرده که در آن زمان محدوده‌ی پیرامون آتن جنگلی بود،

از سوی مردمی ارجمند نگهداری می‌شد که مالکیت اشتراکی داشتند و به طبیعت بیشتر از هم‌عصران او عشق می‌ورزیدند. آن گونه که او می‌گوید، همگنان او به طبیعت احترام نگذاشته و تپه‌ها را از درخت خالی کرده بودند. روایت افلاطون روایت تاریخی آرمان‌گرایانه - و کم و بیش نادرستی - از آتن پیشاشهری است. تحلیل ما نه بر کمبود احترام به طبیعت بلکه بر آنچه تکیه دارد که، بر حسب اتفاق، هنگامی پیش آمد که یک خراج‌گذار حاشیه‌ای تمدنی از غرب آسیا بحرانی اقلیمی، اجتماعی و بیماری را تجربه کرد. ما داستان خود را از چند سده پیش از طلوع سرمایه‌داری آغاز می‌کنیم، از جایی با آرزوهایی برای دست یافتن به ثروت‌ها و تمدن‌های آسیای مرکزی و شرقی اما فقیرتر از آنها تا آن زمان، زمانی که هوای مناسب شرایط آن را فراهم کرد.

ما از اروپای فئودال آغاز می‌کنیم.

گرمای سده‌های میانی یک ناهنجاری اقلیمی بود که از دهه‌ی ۹۵۰ تا دهه‌ی ۱۲۵۰ در اقیانوس اطلس شمالی ادامه داشت. زمستان‌ها ملایم و فصل‌های کاشت طولانی بودند. کشت‌وکار به سوی شمال و بالا گسترش یافت: در جنوبِ نروژ تاکستان‌ها جوانه زدند و مزرعه‌های غلات به کوه‌ها و سرزمین‌های بالا دست، از آلپ تا اسکاتلند، دامن کشیدند. شمار انسان‌ها در اروپا بالا گرفت، نزدیک به سه برابر - ۷۰ میلیون - در پنج سده‌ی پس از سده‌ی نهم. جمعیت انگلستان حدود دهه‌ی ۱۳۰۰ به اوج خود رسید و دیگر تا پایان سده‌ی هفدهم به آن سطح نرسید. مازاد کشاورزی حتی بیشتر رشد کرد. شهرها همه جا روییدند و تا رسیدن به سده‌ی ۱۴ سهم رشد یابنده‌ای از جمعیت - شاید یک‌پنجم - بیرون از بخش کشاورزی کار می‌کرد. چنین رونقی نسبی به نوبه‌ی خود سوخت‌رسانِ اشتباهی قلمروافزایی شد. جنگ‌های صلیبی یک نمونه‌ی آن‌اند: عملیات بسیار سودگرایانه و نظامی شده که، از سال ۱۰۹۵، ثروت مدیترانه‌ی شرقی را آماج خود گرفت. این عملیات با اقدامات دیگری برای کشورگشایی همراه شدند که از آن میان دو عملیات، چهار سده‌ی بعد، در شکل دادن به دنیای مدرن نمودی بزرگ یافتند. نخستین کارزار بازپس‌گیری مسیحی شبه‌جزیره‌ی

ایبری^۱ بود که شامل اسپانیا و پرتغال کنونی می‌شود. کاستیلی‌ها^۲ و آراگونی‌ها^۳ با نخستین موج از جنگ‌های صلیبی پس‌راندن حاکمان مسلمان را آغاز کردند - و صلیبیان هزینه‌های لشگرکشی خود را پس از کشورگشایی با بستن خراج تأمین کردند، کاری که پس از آن ویژگی سرمایه‌داری استعماری شد. عملیات دوم زیرکانه‌تر و نیرومندتر بود. مهم‌ترین ویژگی فئودالیسم ظرفیت گسترش بسیار زیاد و بی‌گیرانه‌ی نونشین‌ها بدون برخورداری از قدرت مرکزی بود. فئودالیسم برای رسیدن به این آماج متکی به کشت‌وکار بود یعنی به کشورگشایان نیرو. با رسیدن به سده‌ی چهاردهم، کشاورزی یک‌سوم همه‌ی زمین‌های اروپایی را دربر گرفت، تغییری بنیادی و افزایشی شش برابری نسبت به پنج سده پیش از آن. بیشتر این گسترش با جنگ‌زدایی پیش رفت.

اروپای فئودال تا اوج دوران گرمای سده‌های میانه، پیرامون دهه‌ی ۱۲۵۰، سوار بر موج گرما به پیش تاخت، زمانی که اقلیم سردتر - و مرطوب‌تر - شد. پس از سده‌ها امنیت نسبی غذایی، قحطی، با نیرویی بسیار بزرگ‌تر برای درهم کوبیدن تمدنی که به هوایی به‌کلی متفاوت عادت کرده بود، بازگشت. در ماه می ۱۳۱۵ باران‌های شدید، شاید به علت فوران آتش‌فشان کوه کاهاروا در زلاندنو، سراسر اروپا را فراگرفتند. این باران‌ها تا ماه اوت، هنگامی که بارش سیل‌آسا با گزندگی آغازین سرما پایان یافت، آرام نگرفتند. محصولات کشاورزی در سال‌های پیش از آن کمتر شده بودند اما محصول سال ۱۳۱۵ فاجعه‌آمیز بود - هم‌چنان که محصول سال بعد. در سال‌های پس از آن جمعیت اروپا تا ۲۰ درصد کاهش یافت. قاره‌ی اروپا از قحطی بزرگ - آن‌گونه که مورخان آن رامی‌خوانند - تا سال ۱۳۲۲ رهایی نیافت.

^۱ Iberia

^۲ Castilians

قوم چیره در اسپانیای آن زمان.

^۳ Aragonese

ساکنان سرزمین آروگون در اسپانیا.

اگر چه معاصران آن دوران آگاه نبودند، آنها وارد یک عصر یخ کوچک شده بودند، دورانی که تنها در سده‌ی ۱۹ پایان یافت. عصر یخ کوچک آسیب‌پذیری‌های فتودالیسم را عریان کرد. برای نمونه، نظام تولید غذای آن تنها زمانی خوب کار می‌کرد که اقلیم دست‌ودل‌باز بود. آسیب‌پذیری فتودالیسم به طور عمده به علت آن بود که نظام فتودالی با ترتیبات ویژه‌ی طبقاتی‌ای کار می‌کرد که در آن اربابان کنترل رسمی زمین را در اختیار داشتند و دهقانان آن را کشت می‌کردند. اربابان شاهد رشد فزاینده‌ی جمعیت دهقانانی بودند که می‌توانستند مازادی فزاینده اما با بازدهی کاهنده تولید کنند. باروری خاک در طول سده‌ها آرام آرام فرسایش یافته بود اما بخشی از این فرسایش از راه افزایش جمعیت دهقانان، که شیرهای باقی‌مانده‌ی زمین‌های محدوده‌ها را بیرون می‌کشیدند، پوشانده می‌شد. زمانی که آب‌وهوا تغییر یافت، این تغییر زنجیره‌ای از کاستی‌ها را در پی آورد، زنجیره‌ای که با تشدید از سوی نظام طبقاتی فرساینده‌ی زمین سبب گرسنگی و مرگ میلیون‌ها نفر شد.

توضیح این بحران تمدنی به‌خوبی با هشدار مالتوس در رساله‌ی *اصول جمعیت* هم‌راستا است: جمعیت زیاد بود و غذای کافی برای آنها وجود نداشت. به زبان مدرن‌تر، تغییر اقلیم بر ظرفیت تحمل اروپا تأثیر گذاشته و شمار مردمانی را که می‌توانستند با زمین کم محصول شده در نظام فتودالی باقی بمانند کاهش داد. اما ظرفیت‌های تحمل، با توجه به شیوه‌ی حکمرانی، افزایش یا کاهش می‌یابند. راست آن که مسأله - آن زمان هم‌چنان که اکنون - مسأله‌ی قدرت بود. در واقع مالتوس کمتر از کارل مارکس این مسأله را توضیح می‌دهد. اربابان فتودال پول نقد یا غلاتی را می‌خواستند که می‌توانست به‌آسانی انبار شده یا به بازار عرضه شود. آنان یکسره مازادهای ناچیزی را که با بیرون کشیدن شیرهای خاک به دست می‌آمد مصرف کرده و مقدار کمی برای سرمایه‌گذاری دوباره در کشاورزی باقی می‌گذاشتند. دهقانان، در نبودن قدرت اربابان، ممکن بود به آمیخته‌ای از محصولات کشاورزی که شامل محصولات باغی در کنار غلات می‌شد روی آورند و شاید به این ترتیب مشکل غذا را حل می‌کردند. در مورد شمار جمعیت باید گفت تشکیل خانواده و رشد جمعیت را عامل جاودانه‌ای برای زادآوری تعیین نمی‌کند بلکه این موضوع بر پایه‌ی مجموعه‌ای از عوامل تاریخی شامل فرهنگ، طبقه و فراهم بودن زمین شکل می‌یابد. همان‌گونه

که گای بوپا در اثر کلاسیک خود در مورد فئودالیسم نورمن^۱ نوشته است، گذار به روش‌های گوناگون کار بر زمین، همراه با قدرت و خودمختاری بیشتر دهقانان برای آن که چه چیزی بکارند و پرورش دهند، به اروپای سده‌های میانه اجازه می‌داد تا سه برابر جمعیت خود را غذا بدهد. اما چنان‌گذاری هرگز روی نداد و صورت‌بندی فئودال، افتان و خیزان، تا دریافت واپسین ضربه‌ی مرگ‌آسا در سال ۱۳۴۷ راه خود را ادامه داد: مرگ سیاه.

اروپا از دوران گرمای سده‌های میانه با سیمایی تکیده سر برآورد. ساختارهایی که از آغاز هزاره‌ی دوم غذای کافی برای تغذیه‌ی دهقانان و شهرها فراهم می‌کردند نتوانستند با تغییر اقلیم سازگاری یابند و در نتیجه لایه‌ی رشد یابنده‌ای از جمعیت به سوءتغذیه کشانده شدند. بدن‌های نبش قبر شده‌ی سده‌ی یازدهم از گورستان‌های انگلستان نسبت به بدن‌های سده‌ی سیزدهم از تندرستی بهتری برخوردار بودند. کمبود غذا در پایان دوران گرم سده‌های میانه بدن‌های اروپاییان را در برابر بیماری‌ها آسیب‌پذیر کرد و مرگ سیاه این آسیب‌پذیری را آخر زمانی کرد. این بیماری، با استفاده از نسخه‌ی سده‌ی میانی جهانی‌سازی، بین یک سوم تا نیمی از جمعیت اروپا را از صحنه‌ی زندگی پاک کرد. کم‌وبیش همه‌جا شهرنشینی و تجاری‌سازی در حال کشاندن جمعیت بیشتری به شهرها و کشیده شدن شهرهای بیشتری به شبکه‌های تجارت بود. شاهرگ‌های تجارت که کالا و پول را از شانگهای به سیسیل حمل می‌کردند، همراه با آن آسیا و اروپا را در یک «حوضچه‌ی بیماری» آبرقاره‌ای متحد ساخت.

با رسیدن مرگ سیاه به اروپا - در اکتبر سال ۱۳۴۷ به سیسیل و سه ماه پس از آن به ژنو - فئودالیسم از هم گسیخت. آن از هم گسیختگی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی این موضوع مهم باشد که بحران‌های بزرگ چگونه روی می‌دهند و چگونه پویایی‌هایی

۱ Norman Feudalism

ویلیام پادشاه انگلستان سال ۱۰۶۶ پس از پیروزی گونه‌ای جدید از فئودالیسم را در بریتانیا معرفی کرد. او زمین‌های لردهای ساکسون را مصادره و به اعضای خانواده‌ی خویش و لردهای خانواده‌ی نورمن که به پیروزی او کمک کرده بودند اختصاص داد.

چون اقلیم و جمعیت را با اقتصاد و قدرت درگیر می‌کنند. فنوئالیسم مانند بسیاری از تمدن‌های کشاورزی گرایش به فرسودن روابط کشت‌بومی^۱ خود داشت. همراه با افزایش جمعیت در سامان‌دهی‌های فنوئال، کشاورزی از نیروی کار بیشتری استفاده کرد و با نیروی کار بیشتر در زمین، فرایند از بین رفتن علف‌های هرز به وسیله‌ی جانوران کوچک از بین رفته و پرورش محصولات نیازمند مراقبت بیشتری شد. سرازیر کردن مردم به مزرعه‌های کشاورزی مشکل ساختار طبقاتی فنوئالیسم را حل نکرد - و تنها سبب فروپاشی آن شد. در انگلستان نشانه‌های فرسودگی فنوئالیسم از سال ۱۲۷۰ آشکار بود. نیم سده مانده به قحطی بزرگ، رژیم غذایی دهقانان، که پیش‌تر از مقدار عادی فراتر می‌رفت، رو به زوال گذاشت. محصول غلات کاهش یافت و مصرف سرانه‌ی غلات - بخش اصلی رژیم غذایی دهقانان - ۱۴ درصد کاهش یافت.

فروپاشی تمدن‌ها تنها به دلیل گرسنه ماندن مردم نیست. (از سال ۱۹۷۰ به بعد شمار مردمان دچار سوء‌تغذیه بیشتر از ۸۰۰ میلیون نفر بوده، با این همه کم‌تر کسی سخن از پایان تمدن به میان می‌آورد.) گذارهای بزرگ تاریخی از آن‌رو پیش می‌آیند که «کسب‌وکار به روش جاری» دیگر کار نمی‌کند. قدرتمندان، حتا هنگامی که واقعیت به شکل بنیادی در حال تغییر است، شیوه‌ی خود را برای چسبیدن به راهبردهای سنتی دارند. اروپای فنوئال نیز چنین بود. مرگ سیاه تنها یک فاجعه‌ی جمعیتی نبود. این رویداد ترازمندی نیروهای جامعه‌ی فنوئال را نیز دچار نوسان کرد. فنوئالیسم، نه تنها برای تولید غذا، که هم‌چنین برای بازتولید قدرت اشراف، وابسته به رشد جمعیت است. اشرافیت برای نگهداری قدرت چانه‌زنی خود خواستار جمعیت دهقانی به نسبت بزرگی بودند. از نگاه آنان، رقابت دهقانان بسیار برای زمین بهتر از رقابت اربابان در جستجوی دهقان بود. اما با تاخت‌وتاز مرگ سیاه، شبکه‌های تجارت و مبادله دیگر تنها انتقال دهنده‌ی بیماری نبودند، آنان به حاملان شورش‌های توده‌ای تبدیل شدند. شورش‌های دهقانی، کم و بیش یک شبه، دیگر اموری محلی نبوده و به خطراتی پُر دامنه برای نظم فنوئالی تبدیل شدند. پس از سال ۱۳۴۷ این خیزش‌ها

^۱ Agroecological

وارد زمانه‌ای نو شدند - آنها پاسخ‌هایی نظام‌گستر^۱ بودند به یک بحران زمانه: از کار افتادگی بنیادین منطق فنودالیسم برای قدرت، تولید و طبیعت.

مرگ سیاه ناشی تحمل‌ناپذیر را به نظامی وارد کرد که خود پیش‌تر در آستانه‌ی ازهم‌گسیختگی بود. اروپای پس از طاعون صحنه‌ی جنگ طبقاتی بی‌امانی بود که از بالتیک تا شبه‌جزیره‌ی ایبری و از لندن تا فلورانس جریان داشت. درخواست‌های دهقانان برای کاهش مالیات و بازگشت به حقوق سنتی خود درخواست‌های بودند که حاکمان فنودال نمی‌توانستند تحمل کنند. گرچه شاهان، بانک‌ها و اشرافیت نمی‌توانستند این درخواست‌ها را بپذیرند اما در همان حال، با وجود بیشترین تلاش‌ها، نمی‌توانستند نظم پیشین را نیز بازگردانند. قانون‌گذاری سرکوب‌گرانه برای نگهداری کار ارزان، از راه کنترل دستمزد ارزان یا برده‌سازی دوباره، پاسخ آنها به مرگ سیاه بود. نخستین قانون، فرمان و قانون کارگران انگلستان بود که در پاسخ به نخستین کشتار مرگ سیاه به اجرا درآمد (۵۱-۱۳۴۹). هم‌سنگ امروزی چنین پاسخی این خواهد بود که با همه‌گیری بیماری ایبولا ایجاد اتحادیه‌ی کارگری دشوارتر شود. اثرات تغییر اقلیم بر نیروی کار برای اشراف اروپا، که خود را برای نگهداری از کسب‌وکار به روش جاری فرسوده کردند، به مقدار زیادی روشن بود. آنان کم و بیش یکسره شکست خوردند. هیچ کجا در اروپای غربی یا مرکزی نظام سرفداری دوباره برقرار نشد. دستمزدها و استانداردهای زندگی دهقانان و کارگران شهری به شکلی اساسی بهبود یافت، بهبودی که برای جبران خسارت ناشی از کوچک شدن اندازه‌ی کلی اقتصاد کفایت داشت. اگرچه این بهبود برای بیشتر مردم نعمت بود اما سهم یک درصد اروپا از مازاد اقتصادی کاهش یافت. نظم کهن شکسته شده و قابل بازسازی نبود.

سرمایه‌داری از میان این شکستگی‌ها پدیدار شد. طبقات حاکم کوشیدند نه تنها مازاد سابق را بازگردانند بلکه آن را بیفزایند. آسیای شرقی ثروتمندتر بود بنابراین، اگر

^۱ System-wide

چه حاکمان آنجا نیز آشوب‌هایی اجتماعی - زیست‌بومی^۱ را تجربه کردند اما آنها شیوه‌هایی یافتند تا با آشفتگی، جنگل‌زدایی و کمبود منابع بر مبنای شرایط خراج‌گذاری خود سازگاری یابند. راه‌حلی که رابطه‌ی انسان با شبکه‌ی زندگی را بازآفرینی کرد از سوی اشرافیت شبه‌جزیره‌ی ایبری پیدا شد - بیش از همه در پرتغال و کاستیل. با پایان سده‌ی پانزدهم این پادشاهی‌ها و جوامع آنها، در تضادهای چند سده‌ای با قدرت‌های مسلمان در شبه‌جزیره، به جنگ‌های کشورگشایانه پرداخته بودند. آنان برای تأمین هزینه‌ی کارزارهای نظامی خود در این جنگ‌ها به شدت وابسته به پشتیبانان مالی ایتالیایی بوده و در نتیجه پرتغال و کاستیل با جنگ و بدهی تغییر شکل یافته بودند. ترکیبی از بدهی جنگی و نوید ثروت با پیروزی برانگیزاننده‌ی نخستین تاخت‌وتازهای اقیانوس اطلس بود - در جزایر قناری و مجموعه جزایر مادیرا.^۲ راه حل بدهی جنگی بیشتر و بازپرداخت آن منافع استعماری در سرزمین‌هایی در مرزهای تازه بود.

مرزهای آغازین

استعمار مدرن آغازین شیوه‌ای به کلی متفاوت در پیش گرفت. پیش از آن، همواره افزایش انبوه‌شدگی جمعیت در سرزمین‌های مرکزی به گسترش نوشتین‌های جدید انجامیده و در پی آن تجارت آمده بود. این الگو در دو سده‌ی پس از ۱۴۹۲ زیوررو شد. مرزها می‌رفتند تا به بنیاد سامان‌دهی ثروت کلان شهری تبدیل شوند. منطق جمعیتی و جغرافیایی تمدنی، که در پی آن می‌آمد، به شکل ریشه‌ای الگوهای استقرار یافته‌ی هزاره‌ی پیش را دگرگون می‌کردند. ثروت مالی این کشورگشایی‌ها را امکان‌پذیر کرد. در آغاز، در آزمونی در یک مستعمره‌ی دورافتاده‌ی پیشین پرتغال بود که بسیاری از ویژگی‌های دنیای مدرن گردآوری شد، در تولید یکی از نخستین محصولات سرمایه‌داری: شکر.

^۱ Socioecological

^۲ Madeira

یکی از نخستین زبانه‌های آتش جهان مدرن در جزیره‌ی کوچکی در شمال آفریقا روشن شد، جایی که در دهه‌ی ۱۴۶۰ نظامی نوین برای تولید و توزیع غذا شکل گرفت. در سال ۱۴۱۹، ملوانان پرتغالی برای نخستین بار جزیره‌ای کوچک‌تر از ۴۰۰ مایل (۶۴۴ کیلومتر) را در غرب کازابلانکا دیدند که آن را ایلیا دا مادیرا، «جزیره‌ی جنگل چوب»، نام نهادند. جهانگرد و تاجر برده‌ی ونیزی، اسلی ویا کادامستو، در سال ۱۴۵۵ گزارش کرد، «در آن جا حتی یک فوت از زمین نبود که تماماً پوشیده از درختان بزرگ نباشد.» با رسیدن به دهه‌ی ۱۵۳۰ به دشواری می‌شد در جزیره درختی پیدا کرد. تمام‌بُری^۱ درختان در مادیرا دو مرحله داشت. نخست بریدن درختان برای استفاده در ساخت کشتی و ساختمان‌سازی سودآور بود. در دهه‌ی ۱۴۳۰ جنگل لخت شده به زمین کشاورزی تبدیل شده و فرستادن محصول گندم آن به پرتغال آغاز شد. دومین مرحله، جنگل‌زدایی پرماجراتر برای استفاده از درختان چون سوخت تولید شکر بود.

انسان‌ها، نَحُستی‌ها^۲ و بیشتر پستان‌داران مزه‌ی شکر را دوست دارند. از زمان کشف شکر در گینه‌ی نو، ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد، انسان به نیازهای زیست‌شناختی خود برای استفاده از شکر پی برده است. برداشت نیشکر نقطه‌ی اوجی دارد، هنگامی که نیشکر آماسیده از شیرهی شیرین است - اما آن زمان نیشکر ستر می‌شود و بریدن آن مشکل است. پس از بریدن نیشکر، تنها ۴۸ ساعت فرصت هست تا بیشترین شیرهی آن بیرون کشیده شود. از آن پس گیاه آغاز به پوسیدن می‌کند.

بنابراین، ویژگی‌های گیاه نیشکر شتاب در تولید شکر را ضروری می‌کند، کاری که به مدت یک‌هزار سال تولید آن را به مقدار زیاد دشوار می‌کرد. به همین دلیل است که سیدنی مینتز گزارش می‌کند که، «در سال ۱۲۶۶، هنری سوم {پادشاه انگلستان} از شهردار منچستر خواست تا برای او از بازار بزرگ منچستر سه پوند [یک کیلو و ۴۰۰ گرم] شکر خریداری نماید، البته اگر خرید شکر در چنین مقدار بزرگی از تاجران

^۱ Clearcutting

^۲ Primate

امکان‌پذیر بود.» افزایش شکر به مقداری که «تولید آن به یکباره امکان‌پذیر باشد» کار آسانی نبود. شخص باید از محدودیت‌های تولید یک خانواده فراتر می‌رفت. شخص باید در روش فنی و فناوری‌های نو سرمایه‌گذاری می‌کرد. برای نمونه، ایرانی‌ها و آفریقای شمالی‌ها، در میان تمدن‌های بزرگ مسلمان، کشف کردند که پتاس (کربنات پتاسیم) می‌تواند کریستال‌های شکر شفاف‌تری تولید کند: بهترین شکر از اسکندریه‌ی مصر بود و بیهوده نبود که هنری سوم به‌ویژه هوس آن را داشت. اما نیاز به تجربه‌هایی تازه در کار، طبیعت و تجارت بود تا راه‌کارهایی برای تولید بسیار بیشتر ابداع شود.

در سده‌ی چهاردهم شاه جیمز دوم، پادشاه آراگون (۱۳۲۷-۱۲۶۷)، نیشکر را به شبه‌جزیره‌ی ایبری برده و همراه با آن یک برده‌ی مسلمان خُبره در هنر تولید شکر را نیز به جزیره برده بود. به سال ۱۴۲۰، با تأمین مالی از سوی بانک‌های آلمانی مانند ریونزبرگر هندلزگسل‌شافت^۱ و با کشت آن در زمین‌های اجاره‌ای نزدیک والنسیا به وسیله‌ی ترکیبی از بردگان و کارگران آزاد، شکر به صورت تجارتي کشت می‌شد. اما این محصول همچنان کمیاب ماند و بازار تشنه‌ای برای آن وجود داشت. در دهه‌های ۱۴۶۰ و ۱۴۷۰ کشاورزان مادیرا دیگر گندم نکاشتند و به جای آن به کشت انحصاری نیشکر روی آوردند، نیشکر بسیار بیشتر. مرزهای شکر به‌شتاب گسترش یافت، در آغاز به جزیره‌های دیگر اقیانوس اطلس، سپس در اندازه‌های بسیار بزرگ به دنیای نو. نیشکر نیز، مانند کشت تک‌محصولی درخت خرما و سویای امروزی، جنگل‌ها را تمام‌بری می‌کرد، خاک را فرسوده می‌کرد و سبب جلب شتابنده‌ی جانداران آسیب‌رسان می‌شد.

تولید شکر، برای شتاب یافتن، باید بازسازمانده‌ی شده و کارها به شکل جداگانه در اندازه‌های کوچک‌تر به وسیله‌ی کارگران مختلف انجام می‌شد. آشکار است که ممکن نیست کارگرانی که در طول روز با بریدن نیشکر فرسوده شده‌اند بتوانند شب به کار تولید شکر بپردازند و بازدهی خوبی داشته باشند. مدیریت نو و فناوری‌ها کمک کردند تا تولید شکر از آسیاب غلطکی^۲ (دستگاه‌های بزرگ هاون و دسته‌ی هاون) در

^۱ Ravensburger Handelsgesellschaft

^۲ Edge Runner Mill

واحدهای کوچک به آسیاب‌های بزرگ پیشرفته‌تر دو غلطکی^۱ و تولید در حجم زیاد با استفاده از بردگان در سائو تومه^۲ انتقال یابد. سده‌ها پیش از آن که آدام اسمیت از تقسیم کار در طول یک خط تولید سوزن ته‌گرد شگفت زده شود، روابط بین انسان، گیاهان و سرمایه، ایده‌های اصلی تولید مدرن را - در مزرعه‌های نیشکر - از کار درآورده بود. کشتزار نیشکر خود کارخانه‌ی اصلی بود. هر بار که کشت نیشکر مرزهای نوینی می‌یافت، مانند برزیل پس از سائو تومه و کاراییب پس از آن، آن کارخانه از نو اختراع می‌شد - با دستگاه‌های نوین و ترکیب نوینی از مزرعه و کارخانه‌ی شکر. البته در این داستان همواره تنها عامل غایب انسان‌هایی هستند که کار را به سرانجام می‌رسانند: در مادیرا بومیان جزایر قناری، بردگان آفریقای شمالی و در مواردی، کارگران دارای دستمزد از سرزمین اصلی اروپا.

کشتزارها به وسیله‌ی لوداز^۳ آبیاری می‌شدند، کانال‌های آبی ساخته شده از درختان، گل، عرق تن و خون. امروزه ۱۳۰۰ مایل (۲۱۰۰ کیلومتر) از لوداز در جزیره‌ای که در پهن‌ترین نقطه ۳۷ مایل (۶۰ کیلومتر) عرض دارد به جای مانده است. مهندسان آبیاری بردگان را، در مواردی بسته با طناب به یکدیگر، می‌بردند تا کانال‌های کوچک را با کندن صخره‌های سنگ به کانالی اصلی که آب را به کشتزارهای نیشکر می‌برد وصل کنند. بسیاری از کارگران در افتادن از صخره‌ها و شکسته شدن سدها کشته شدند اما مهندسان جریان آب را چنان چشمگیر به مادیرا تغییر جهت دادند که آلفونسو دی آلبوکرکی، نخستین دوک گوا^۴ و فرماندار هند پرتغال^۵ خواست تا اهالی مادیرا برای «تغییر جهت رودخانه‌ی نیل فرستاده شوند». با

^۱ Two Ruller Mills

^۲کشوری در آفریقای مرکزی.

^۳Levadas

^۴ایالتی در جنوب غربی هندوستان.

^۵همان ایالت.

تأمین مالی از سوی فلاندرها^۱ و ایتالیایی‌ها، استادکارانی از پرتغال بر کشت، آبیاری، محصول برداری نیشکر و تبدیل آن به شکر کریستالیزه شده نظارت داشتند. تبدیل شاخه‌های نیشکر به شکر به مقدار زیادی سوخت نیاز داشت. دست کم ۵۰ پوند (۲۳ کیلوگرم) چوب برای جوشاندن و تقطیر شیرهای نیشکر مورد نیاز بود تا تنها یک پوند (۴۵۰ گرم) شکر به دست آید. برای تبدیل نیشکر، که دارای آب زیادی بود، به ملاس و تکه‌های شکر کارخانه‌هایی پیرامون پایتخت مادیرا، فونچال، ساخته شد و بردگان نیشکرها را به این کارخانه‌ها انتقال می‌دادند. صنعت مادیرا در اوج کار خود هر ساله ۵۰۰ هکتار جنگل را خوراک گلخن‌هایی^۲ می‌کرد که جریان خراج شکر به دربارهای اروپایی را تأمین می‌کردند. با این همه، هر شکوفایی فروشده‌ی را در پی دارد. در دهه‌ی نخست سده‌ی شانزدهم برون داد شکر اوج گرفت و کوره‌های ذوب با رسیدن به دهه‌ی ۱۵۳۰، همراه با پاک‌سازی جزیره از درخت، به پت پت افتادند. چرخ تولید از کار بازاریستاد و سرمایه‌گذاران بازدهی بهتر را در کشتزارهای بزرگ نیشکر با کار بردگان یافتند که سوخت آنها جنگل‌های دنیای نو بود. ثروتمندان اروپا شکر را خوردند و شکر جزیره را خورد.

سرمایه‌داری مادیرا را ترک نکرد - خود را دوباره ابداع کرد. در نبود سوختی باصرفه (تنها درختان باقی‌مانده‌ی جزیره، در سرزمین‌های بلند دوردست‌تر، برای بریدن و استفاده‌ی کارآمد از آنها در دسترس نبودند) راهبرد نوینی برای سودزایی از زمین ویران شده پدیدار شد. پس از شکر نوبت به شراب رسید که بر خاکستر صنعت نیشکر به عمل آمد. انگور در مقایسه با نیشکر نیروی کار، آب و سوخت کمتری نیاز دارد. اما شراب به بشکه‌ی چوبی نیاز دارد، بنابراین برای سده‌ها چوب مورد نیاز برای ساخت بشکه‌های مادیرا از اقتصادی‌ترین منبع تأمین شد: جنگل‌های ارزان دنیای نو. از آنجا که مادیرا گذرگاهی برای تجارت برده در اقیانوس اطلس بود، کالاهای ساخته شده در آنجا نیز راهی دنیای نو می‌شدند. امروزه در کنشی تازه‌تر برای ابداعی دوباره، تاریخ دل‌خراش جزیره منبعی برای درآمدزایی از توریسم شده است. با این همه، پس

^۱ اهل فلاندر، ناحیه‌ای در هلند.

^۲ Boiler

از بسته شدن جبهه‌ی شکر در مادیرا، جبهه‌هایی دیگر در جاهای دیگر گشوده شد و نیروهای نامحسوس‌تر از هوس شکر، جزیره را شکل دادند و می‌رفتند تا به زودی گُره‌ی زمین را شکل دهند.

مرزها و ارزانی

این طرح نخستین از یک مرز استعماری نگاهی گذرا بر این موضوع است که چگونه سرمایه‌داری بر آن بود تا کارکردی فراتر از مادیرا داشته باشد. پیش از آن که داستان شکر و جزیره‌ی مادیرا موشکافانه‌تر تحلیل شود، ضرورت دارد توضیح دهیم چرا به باور ما تحلیل مرزها دارای اهمیت است. اغلب به هنگام تجسم گسترش سرمایه‌داری، تصویری که خود را نشان می‌دهد تصویر ضربه‌ی یک خُرده سیاره یا گسترش یک بیماری است که از نقطه‌ی ضربه یا از نخستین بیمار آغاز و در سراسر گُره‌ی زمین گسترده می‌شود. مرزهای سرمایه‌داری نیازمند داستان علمی تخیلی کمی پیچیده‌تری است. اگر سرمایه‌داری یک بیماری است، در آن صورت بیماری‌ای است که گوشت تنِ شما را می‌خورد - پس از آن از فروش استخوان‌های شما برای کود تقویتی سود می‌برد، سپس آن سود را سرمایه‌گذاری می‌کند تا محصول نیشکر برداشت کند و در پی آن محصول را به توریست‌هایی می‌فروشد که برای دیدار از سنگ گور شما پول می‌دهند. اما حتی این توصیف هم کافی نیست. مرز تنها از راه ارتباط کار می‌کند، به این ترتیب که شکست‌های خود را با درکشیدن زندگی از جاهای دیگر می‌پوشاند. یک مرز جایگاهی است که در آن بحران راهبردهایی نو را برای سودآوری تشویق می‌کند. مرزها مرزاند زیرا آنها منطقه‌های نبرد سرمایه با همه‌ی جلوه‌های طبیعت هستند - از جمله انسان. بنابراین آماج آنها همواره کاهش هزینه‌های کسب‌وکار است. سرمایه‌داری نه تنها مرزها را دارد، که تنها از راه مرزها موجودیت دارد، از جایی به جای بعدی گسترش می‌یابد، روابط اجتماعی - زیست‌بومی را دگرگون می‌کند و کالاها و خدمات هرچه بیشتری تولید می‌کند که از راه یک رشته دادوستدهای گسترش‌یابنده گردش می‌کنند. اما مهم‌تر آن که مرزها جایگاه‌هایی هستند که در آنها قدرت اعمال می‌شود - و نه قدرت اقتصادی به‌تنهایی. حکومت‌ها و

امپراتوری‌ها، از راه مرزها، خشونت، فرهنگ و دانش جلوه‌های طبیعت را به بهایی ارزان به کار می‌گیرند. این ارزان سازی‌ها هستند که در تاریخ مدرن مرزها را اهمیت بالایی می‌بخشند و بازارهای گسترش یابنده‌ی سرمایه‌داری را امکان‌پذیر می‌کنند. این موضوع سرنخی ارزشمند در این مورد که فرآوری چگونه درک و اعمال می‌شود در اختیار ما می‌گذارد. اگر چه در مورد تاریخ خونین و سرکوبگر سرمایه‌داری کار زیادی انجام شده است اما یک واقعیت از دیده پنهان مانده است: سرمایه‌داری شکوفا شده است نه به دلیل آن که خشن و ویران‌گر است (که چنین است)، بلکه از آنجا که این نظام به شیوه‌ی ویژه‌ی‌ای فرآوری می‌کند. سرمایه‌داری شکوفا می‌شود نه به دلیل آن که جلوه‌های طبیعت را نابود می‌کند، بلکه با به کار گرفتن طبیعت - به ارزان‌ترین بهای ممکن.

روابط زندگی‌بخشی که سرمایه‌داری از آنها بهره‌برداری کرده و آنها را کنترل می‌کند بسیار گسترده‌تر از آن‌اند که حساب‌داران در تراز سود و زیان نشان می‌دهند. در زبان انگلیسی برای فرآیند زندگی‌بخشی واژه‌ای وجود ندارد در حالی که یک رشته زبان‌های دیگر چنین واژه‌هایی دارند. مردمان انیشینابه^۱ که سرزمین بومی‌شان در شمال شرقی آمریکای شمالی گسترده بود، واژه‌ی *مینوبیماتیسی‌وین*^۲ را دارند که به معنای «زندگی خوب» هم‌چنین «نوزایی پیوسته»^۳ی روابط دو سویه و ادواری بین انسان‌ها و اشکال دیگر زندگی است. زبان‌های بانتوی^۴ آفریقایی جنوبی/اوبونتو^۴ را دارند، به معنای دستاورد انسان از راه با هم بودن، هم‌چنین زبان شونا^۵ ایده‌ی *یوکاما*^۶ را دارد به معنای «در ارتباط بودن با تمامی کیهان» از جمله جهان زیست‌فیزیکی.^۷

^۱ Anishinaabeg

^۲ Minobimaatisiwwin

^۳ Bantu

^۴ Ubuntu

^۵ Shona

^۶ Ukama

^۷ Biophysics

تفسیرهای همسانی در زبان چینی شی-شی، وو-آی و زبان ماوری^۱، ماوری^۲ وجود دارند. در نبودن اصطلاحی مناسب در انگلیسی، ما از واژه‌ی /وی کیوس^۳ استفاده می‌کنیم. اوی کیوس به تپش آفریننده و چند لایه‌ی زندگی‌بخشی اشاره دارد که همه‌ی کنش‌های انسان از راه آن جاری است و در هر نوبت به وسیله‌ی جلوه‌های طبیعت، که پیوسته از بند کوشش‌های انسان برای کنترل آنها می‌گریزند، شکل می‌گیرد. به وسیله‌ی اوی کیوس است که شکل‌های ویژه‌ی زندگی پدیدار می‌شوند، که گونه‌های جاندار محیط زیست را می‌سازند و محیط زیست این گونه‌ها را. به همین گونه، تپش تمدن انسان تنها محیط‌های زیست را اشغال نمی‌کند بلکه آنها را می‌آفریند - و در این فرآیند به وسیله‌ی آنها آفریده می‌شود.

هر چیز که انسان می‌سازد با همکاری دیگر اجزای طبیعت آفریده می‌شود: غذا، لباس، خانه و لباس کار، جاده‌ها و راه‌آهن‌ها و فرودگاه‌ها، حتی تلفن‌ها و اپلیکیشن‌های آنها. درک این که چگونه کاری مانند کشاورزی کار انسان‌ها و خاک‌ها را درهم می‌آمیزد و هم‌چنین گونه‌هایی از فرآیندهای فیزیکی را با دانش انسان ترکیب می‌کند به نسبت آسان است. هنگامی که فرآیندها در سنجهی بزرگ‌تری مطرح می‌شوند، آن‌گاه آسان‌تر این است که در مورد فرآیندهای «اجتماعی» و «طبیعی» چنان بیندیشیم که گویی آنها جداسر از یکدیگرند. درک رابطه‌ی نزدیک خاک و کار در یک بازار روز کشاورزان، به گونه‌ای، آسان‌تر از درک چنین رابطه‌ای در بازار مالی جهانی است. اما وال استریت به همان اندازه به وسیله‌ی انسان و طبیعت آفریده می‌شود که بازار روز کشاورزان. راست آن که عملیات مالی جهانی وال استریت آن را وارد شبکه‌ای از پیوستگی‌های زیست‌بومی در سطح گره‌ی زمین می‌کند، پیوندی که در همه‌ی تمدن‌های پیش از آن تصور ناپذیر بود. تاریخ نه از روند جدایی انسان‌ها از طبیعت، که از ایجاد پیکربندی‌های گوناگون در حال فرگشت ساخته می‌شود. روابط قدرت و

^۱ بومیان استرالیا.

^۲ Mauri

^۳ Oikeios

نابرابری، هم‌چنین آفرینش و بازآفرینی «انسان» تنها آفریننده‌ی طبیعت نیست؛ این روابط خود محصول طبیعت‌اند. برای نمونه گونه‌هایی از پشه (کیولکس پیپاینز^۱) وجود دارند که در دنیای زیرزمینی لندن خانه کرده‌اند و چنان به دنیای تاریک رفت‌وآمد کنندگان انگلیسی خو کرده‌اند که دیگر نمی‌توانند با هم‌گونه‌های بالای زمین خود نژادآمیزی داشته باشند - از این‌رو، آنان گونه‌ی تازه‌ی کیولس پیپاینز مولستوس^۲ نام دارند. این گونه‌های تازه‌ی حاصل کار و کوشش انسان، بازخوردی کوچک‌اند چون پاد تراز^۳ گونه‌های جانداري که به علت کارهای انجام شده از سوی این رفت‌وآمد کنندگان در سیتی لندن^۴ (وال استریت بریتانیا) از بین رفتند، رفت‌وآمد کنندگانی که خون آنان خوراک این پشه‌ها است.

موضوع این کتاب پیوستگی بین شبکه‌ی گسترده‌تر زندگی و سرمایه‌داری است. مرزهای سرمایه‌داری همواره استوار در درون شبکه‌ی بسیار گسترده‌تری از زندگی بخشی قرار می‌گیرند. آنچه برای سرمایه‌داری اهمیت دارد این است که ارقامی که وارد دفاتر حسابداری می‌شوند - برای پرداخت به کارگران، عرضه‌ی غذای کافی به آنان، خرید انرژی و مواد خام - در پایین‌ترین حد ممکن باشند. برای سرمایه‌داری تنها چیزهای شمارش‌پذیر ارزش دارند و این نظام تنها می‌تواند دلار را شمارش کند. هر سرمایه‌دار می‌خواهد با کم‌ترین سرمایه‌گذاری بیشترین سود را داشته باشد. این موضوع برای سرمایه‌داری به معنای آن است که تمامی سیستم زمانی شکوفا می‌شود که حکومت‌ها و سرمایه‌داران نیرومند بتوانند طبیعت جهانی را دوباره سازماندهی کنند، کم‌ترین سرمایه‌گذاری ممکن را بکنند و غذا، کار، انرژی و مواد خامی هر چه بیشتر با کم‌ترین وقفه‌ی ممکن دریافت کنند.

^۱ Culex peipins

^۲ Culex peipins molestus

^۳ Counterbalance

^۴ شهر کوچک یا محله‌ای در لندن.

اینجا ممکن است اقتصاددانان زیر لب نجوا کنند: «ظاهرین‌ها» و در شگفت باشند چرا کارهای پژوهندگان نوآور «برون‌هشت‌ها»^۱ مانند آرتور سیسیل پیگو یا جیمز مید را نخوانده‌ایم. آن کارها را خوانده‌ایم و به همین علت به نوشتن کتاب کنونی پرداخته‌ایم. در اقتصاد یک برون‌هشت عبارت از هزینه یا سودی، خصوصی یا اجتماعی، است که در حساب و کتاب تولید هویدا نمی‌شود. ما بحث می‌کنیم که دنیای مدرن از کوشش‌های نظام‌مند برای حل بحران‌ها در مرزها به وجود آمد، بحران‌هایی که به آن انجامید تا زندگی انسان و ناسان^۲ خود را در حساب و کتاب وارد کند. دنیای مدرن به وجود آمد زیرا برون‌هشت‌ها پادک زدند.

سرمایه‌داری نظامی نیست که در آن پول همه جا باشد، بلکه نظامی است که در آن جزیره‌هایی از دادوستد پول میان اقیانوسی از جلوه‌های ارزان - یا بالقوه ارزان - طبیعت وجود دارند. بازتولید زندگی در میان شبکه‌ی پول گران است و با گذشت زمان گران‌تر می‌شود. دست‌مزد کارگران می‌تواند ثابت نگهداشته شود یا حتی کاهش یابد اما در پایان نابرابری، بحران‌هایی از گونه‌ای که به تازگی دیده‌ایم زاده می‌شود، اعتراضات پوپولیستی در آمریکا و انگلستان. کارگران جایگاهی بلندتر می‌خواهند و کار آنها گران می‌شود. فرآیندهای تولیدی که در جزیره‌ای متولد شدند و انرژی دیگر هیچ‌یک ارزان نیستند. اقلیم تغییر می‌کند و محصولات غذایی نمی‌توانند به فراوانی گذشته تولید شوند. در این فرآیندها مرزها از اهمیت زیادی برخوردارند زیرا آنها جاهایی را عرضه می‌کنند که می‌توان چیزهای ارزان را در آنها با کاربرد زور به دست آورد - و کار ارزان انسان‌ها و دیگر جلوه‌های طبیعت می‌تواند با زور از آنها بیرون کشیده شود.

بنابراین، در اینجا باید بگوییم که منظور ما از/ارزانی چیست: ارزانی رشته راهبردهایی برای مدیریت روابط بین سرمایه‌داری و شبکه‌ی زندگی از راه درمان موقت بحران‌های سرمایه‌داری است. /ارزان همان کم‌هزینه نیست - گرچه این بخشی

^۱ Externalities

^۲ Extrahuman

از آن است. /ارزان یک راهبرد است، یک کردار است، خشونت‌ی است که همه‌ی گونه‌های کار - کار انسانی و حیوانی، گیاهی و زمینی - را با کم‌ترین پرداختِ ممکن بسیج می‌کند. ما از /ارزان برای گفتگو در مورد فرآیندی استفاده می‌کنیم که در آن سرمایه‌داری پیوستگی‌های ارزش‌گذاری نشده‌ی زندگی‌بخشی را به چرخه‌هایی از تولید و مصرف تغییر ماهیت می‌دهد، چرخه‌هایی که در آنها ارزش این پیوستگی‌ها به پایین‌ترین بهای ممکن می‌رسد. ارزان کردن، نمادِ گذار از پیوستگی‌های زندگی‌بخش شمارش نشده به کم‌ترین ارزش دلاری امکان‌پذیر است. ارزان کردن همواره راهبردی کوتاه‌مدت است. ارزانی همواره یک میدان کارزار بوده است. بررسی این هفت چیز ارزان به یاری ما می‌آید تا افق کارهای امکان‌پذیر را ببینیم. این بررسی کمک می‌کند تا خطرهای تضادهای اجتماعی امروزه و بازسازی‌های مورد نیاز را برای ایجاد یک همبستگی معنادار دریابیم. ما، در بازبینی پول، کار، تیمارداری، انرژی، غذا، زندگی‌ها و فراتر از همه طبیعت، راهی نو را برای شناخت آنچه که زیست‌بوم سرمایه‌داری می‌خوانیم به بحث می‌گذاریم. منظور ما از زیست‌بوم سرمایه‌داری آمیزه‌ی پیوستگی‌هایی است که شرح می‌دهد دنیای مدرن چگونه کار می‌کند. چرا هفت چیز؟ ما نمی‌توانستیم کم‌تر از این را بازبینی کنیم و اگر چه ممکن است چیزهای بیشتری هم باشد اما هر یک از این هفت چیز در سپیده‌دم زیست‌بوم سرمایه‌داری وجود داشته‌اند. این‌ها سرآغاز مفیدی برای پروژه‌ی تفسیر، هم‌چنین، تغییر جهان هستند - و اکنون وقت آن است که دریابیم چگونه هر یک از آنها در مادیرا از اهمیت برخوردار بودند.

طبیعت

هنگامی که نونشینان پای بر زمین مادیرا گذاشتند، گونه‌های جاندار مهاجمی را با خود آوردند. در یکی از جزایر کوچک‌تر، پورتوسانتو (که نخستین ارباب آنجا پدر زن کریستف کلمب بود)، خرگوش‌ها بی‌درنگ از محل‌های نگهداری خود گریختند و گیاهان^۱ منطقه را بلعیدند. تاخت‌وتازهای دیگری نیز در پی آن آمدند. یک حلزون

^۱ Flora

محلی مادیرا، کاسیولوس بودیچیانوس^۱، در مدت یک سده استعمار نابود شد. اما اسناد نشان می‌دهند که بیشتر نابودی‌ها در مادیرا در دو سده‌ی گذشته روی داده است - نه با تاخت و تاز آغازین استعماری بلکه دیرتر، همراه با امواج پی‌درپی سررسیدن گونه‌های بیگانه و با سرمایه‌داری کشاورزی، میلیون‌ها سال فرگشت به خاموشی گرایید.

درختان، آب، خاک، زیباگان^۲ و گیاگان در مادیرا و دریای پیرامون جزیره چون «هدایای رایگان» دیده شده و به یک رشته درون‌داد یا، به‌وارونه، سد راه برای تولید تبدیل می‌شدند. جرمی جکسون در رساله‌ای اساسی، «صخره‌های دریایی از زمان کریستف کلمب»، در مورد ماهی‌گیری بیش از حد می‌نویسد که چگونه انسان‌ها از زمان رسیدن کلمب جوان به مادیرا چراغ زندگی را در جزیره خاموش کردند. انسان‌ها در نظام سرمایه‌داری با زیست‌سامان‌هایی که ما بخشی از آنها هستیم رفتار بدی دارند - و ما به این زیست‌سامان‌ها وابسته هستیم. برای نمونه، سرمایه‌داران با خشنودی اقیانوس را چون انبار غذای دریایی تاکنون صید نشده و در همان حال چون گودالی برای پسماند تولید شده از سوی ما می‌دانند. به این ترتیب به زودی کفهی مقدار پس‌ماند ریخته شده در اقیانوس‌ها نسبت به کفهی غذای دریایی موجود ترازو سنگین‌تر می‌شود. تا سال ۲۰۵۰، دو سال پس از آن که برآورد شده است آخرین کشتی صیادی صید خود را در زمین خالی می‌کند، پلاستیک‌های موجود در دریا بیش از مقدار ماهی‌های آن خواهند بود. توضیح نه چندان زیرکانه این خواهد بود که انسان‌ها در پی خود خرابی به بار می‌آورند. اما طبیعت بیش از انبار منابع یا زباله‌دان است. یک دلیل محوری برای آغاز داستان ما در سرزمین مرزی دوردست امپراتوری پرتغال این است که مادیرا به روشنی نشان می‌دهد هنگامی که سوخت‌وساز

پوشش گیاهی یک منطقه جغرافیایی

^۱ Caseolus bowdichianus

^۲ Fauna موجودات زنده‌ی یک منطقه.

(متابولیسم) انسان‌ها در شبکه‌ی زندگی در کنترل تقاضا برای سود قرار می‌گیرد چه پیش می‌آید.

اگر قرار بود سود بر زندگی حکومت کند، در آن حالت باید تغییر وضعیت چشم‌گیری پیش می‌آمد: یک جدایی مفهومی بین طبیعت و جامعه. این یک دگردیسی بسیار مهم بود اما دگردیسی‌ای که در کنار تولد بازار جهانی، کشورگشایی در قاره‌ی آمریکا و سلب مالکیت از دهقانان رنگ می‌بازد. با این همه دگردیسی درک برخی انسان‌ها از طبیعت چون یک کل و گُنش آنان بر اساس درک نو از اهمیت کم‌تری برخوردار نبود. اهمیت دارد روشن گفته شود که همواره این دگردیسی درک نزد بعضی «نه همه‌ی» انسان‌ها بود - آنهایی که مسئول تجاری کردن و چیرگی بر جهانی هستند که تنها دلار را به حساب می‌آورد. ممکن است هنگامی که تغییر اقلیم پیش می‌آید همه در یک کشتی نشسته باشیم اما بیشتر ما در کابین‌های ارزان نشسته‌ایم. در اینجا کیفیت زندگی ما به دو دلیل بزرگ اهمیت دارد. نخست، این کیفیت زندگی کمک می‌کند مسئولیت و نگاه را متوجه طبقات و روابطی کنیم که از این جداسازی سود بردند. دوم و مهم‌تر، «جدا کردن انسان از طبیعت» همراه با محروم‌سازی واقعی توده‌های شکل گرفت. خیزش سرمایه‌داری به ما این ایده را داد که نه تنها جامعه به طور نسبی نوابسته به شبکه‌ی زندگی است بلکه هم‌چنین بیشتر زنان، مردمان بومی، بردگان و استعمارزدگان، در همه جا، انسان‌های کاملی نیستند و از این‌رو اعضای کامل جامعه شمرده نمی‌شوند. این مردم انسان نبودند - یا انسان‌های ناچیزی بودند. این مردم بخشی از طبیعت بودند که با آنان چون رانده‌شدگان اجتماعی رفتار می‌شد - آنان/ارزان شده بودند.

دو نیم کردن طبیعت و جامعه، وحشی و متمدن، صحنه را برای آفرینش چیزهای ارزان دیگر آراست. طبیعت بازساخته شد، دوباره آفریده شد و در پنج سده‌ی پس از آن بسیار در آن بازاندیشی شد. روش‌های سرمایه‌داری در ارزان‌سازی طبیعت مشخص می‌کرد زندگی و کار چه کسانی اهمیت دارد - و زندگی و کار چه کسانی بی‌اهمیت است. ایده‌های چیره‌ی سرمایه‌داری، **طبیعت و جامعه** (این ایده‌ها را به علت قدرت افسانه‌ای و خونین‌شان پررنگ کردیم) تعیین می‌کرد کار چه کسانی ارزش دارد و کار چه کسانی - تیمارداری از پیر و جوان، از بیمار و افرادی با نیازهای ویژه، کار

کشاورزی و کار جلوه‌های نانسانی طبیعت (حیوانات، خاک، جنگل‌ها، سوخت‌ها) - به طور عمده ناپیدا عرضه می‌شود. سرمایه‌داری این همه را از راه گردش پول، که بهای آن به نوبه‌ی خود به کشورگشایی و زیر یوغ درآوردن جهان وابسته بود، به دست آورد. مناطق زیادی، یکی پس از دیگری، شاهد کنترل غذا برای زنده نگاه‌داشتن کارگران و کنترل انرژی برای مولدتر کردن آنان بودند. بنابراین چیزهای ارزان در اساس به‌راستی چیز نیستند بلکه راهبردهای در پیش گرفته‌ی سرمایه‌داری هستند برای بقا و مدیریت بحران‌ها، ترفندهایی هستند تا به واسطه‌ی گناه اصلی، طبیعت ارزان، هستی‌هایی راستین و جداسر به نظر آیند.

پول

پول ابزاری است که سرمایه‌داری به وسیله‌ی آن کار می‌کند، منبعی از قدرت است برای آنان که توانایی کنترل آن را دارند. این کنترل تنها کنترل مردم و ثروت نیست. موضوع این است که طبیعت تا کجا کنترل می‌شود. بنگرید به رابطه‌ی تنگاتنگ دلارهای آمریکا و بشکه‌های نفت عربستان سعودی یا، در دوران گذشته، رابطه‌ی ریکس دلار^۱ هلندی و شمش‌های نقره‌ی دنیای نو. اگر مدرنیته زیست‌بوم قدرت باشد، در آن صورت پول پیوند دهنده‌ی زیست‌سامان است و زیست‌سامان پول را شکل می‌دهد. پول برای تبدیل شدن به سرمایه وابسته به فرهنگ و قدرت است. پول جدا کننده و رابط کارگر و سرمایه‌دار، مناطق ثروتمند و مناطق فقیر است - شمال جهانی و جنوب جهانی به واژگان امروزی. پول حکومت - ملت‌ها و امپراتوری‌ها را به پیش می‌برد؛ آنها را نظم می‌دهد و به آنها وابسته است. در این نگاه تاریخی، جهان مدرن نه به شکل مجموعه‌ای از حکومت‌ها بلکه به مثابه یک نظام جهانی سرمایه، قدرت و طبیعت دیده می‌شود. این نگاه ما را وامی‌دارد تا این فرآیندها را نه در بازه‌ی زمانی دهه‌ها بلکه در بازه‌ی زمانی سده‌ها بررسی کنیم.

^۱Rix-Dollar

پول رایج نقره‌ای اواخر سده‌ی ۱۷ در بسیاری از کشورهای اروپایی.

عناصری از چنین رویکردی در دهه‌ی ۱۹۷۰ نخست از سوی امانویل والرشتاین مطرح شد. او نشان داد که چگونه سرمایه‌داری از راه یک رشته دگرسانی‌های سیاسی - اقتصادی پدیدار شد که در آن تقسیم کار نو و بسیار نابرابری شکل داده شد. از میان ژرف‌نگری‌های او دو نکته ارتباط ویژه‌ای با این کتاب دارند. نخست، نابرابری جهانی یک فرآیند طبقاتی است که با استفاده از اعمال قدرت سیاسی و نیروی بازار شکل گرفته است. دوم، تولید و انباشت از راه دگر ساخت ریشه‌ای طبیعت بازسازی شده‌اند. اگرچه پژوهش‌گران پس از والرشتاین پافشاری او بر سرمایه‌داری چون یک زیست‌بوم را رد کرده‌اند، اما ما بر پایه‌ی اندیشه‌ی او نشان می‌دهیم چگونه کار و قدرت، از راه دگرگونی‌های فراگیری که یک زیست‌بوم را تشکیل می‌دهند، بر طبیعت کره‌ی زمین سفره می‌گسترند. با توجه به این که ما در پی نیروهایی هستیم که از راه دور تعیین‌کننده‌ی روابط اجتماعی - زیست‌بومی هستند، باید روشن باشد که در این رابطه چرا پول از چنین اهمیتی برخوردار است. با نگاهی تاریخی به جهان، جزئیات کم‌اهمیت تاریخی جان تازه‌ای پیدا می‌کنند. یک نمونه: پیوستگی بین بانکداری سده‌ی پانزدهمی شهر جنوا، زیست‌بوم مادیرا و بحران امروزی کره‌ی زمین است. انسان مزه‌ی شکر را دوست دارد. شکر نیاز به آب دارد. آبیاری در مادیرا نیاز به نیروی کار داشت، یعنی باید تأمین اعتبار می‌شد. خریداری بردگان، نقل و انتقال یا نگهداری آنان ارزان نبود و یک فصل کامل طول می‌کشید تا آب به خورد نیشکر برود و نیشکر برای برداشت آماده شود، برای تبدیل به شکر فرآوری شود، در قاره‌ی اروپا به فروش رود و با نقره دادوستد شود تا پس از آن ادویه‌های آسیا خریداری گردند. در همه‌ی این مراحل تأمین اعتبار و بدهکاری و جریان یافتن پول به سوی کالا نقش داشت و در این کار دولت‌شهر ایتالیایی جنوا دارای نقشی مرکزی بود.

پول سرمایه نیست. سرمایه کوتاه نویسی روزنامه‌نگارانه برای پول، یا بدتر، انباشته‌ی چیزی است که می‌تواند به چیز دیگر تغییر شکل یابد. اگر تاکنون اصطلاح‌های سرمایه‌ی طبیعی یا سرمایه‌ی اجتماعی را شنیده یا به کار برده‌اید، در آن صورت شما هم بخشی از سردرگمی بزرگ در این مورد بوده‌اید. سرمایه موجودی درختان بریده نشده یا مهارت‌های به کار گرفته نشده نیست. از نظر مارکس و از نظر ما، سرمایه تنها در جریان زنده‌ی تبدیل پول به کالا و بازگونی‌ی آن روی می‌دهد. پولی

که زیر تشک جاسازی شده از نظر سرمایه‌داری چون خود تشک بی‌جان است. سرمایه‌داری تنها از راه چرخش زنده‌ی این پول و در روابط پیرامون آن است که موجودیت می‌یابد.

فرآیندهای دادوستد و چرخش است که پول را به سرمایه تبدیل می‌کند. در قلب کتاب سرمایه‌ی مارکس یک الگوی ساده و نیرومند وجود دارد: سرمایه‌داران در تولید و دادوستد، نیروی کار، ماشین‌ها و مواد خام را ترکیب می‌کنند. پس از آن کالاهای به دست آمده در برابر پول فروخته می‌شوند. اگر همه چیز خوب پیش رود، از این کار سودی به دست می‌آید که سپس نیازمند سرمایه‌گذاری دوباره در نیروی کار، ماشین‌ها و مواد اولیه‌ی بیشتر است. کالاها و پول هیچ یک سرمایه نیستند. این چرخه هنگامی تبدیل به سرمایه می‌شود که پول، در چرخشی همواره در حال گسترش، به مصرف تولید کالا برسد. سرمایه فرآیندی است که در آن پول در طبیعت جریان می‌یابد. مشکل این‌جاست که سرمایه بر آن است تا در شبکه‌ی کران‌مند زندگی گسترشی بی‌کران داشته باشد. مارکس اقتصاددانانی را که باور دارند حرفه‌ی آنها بازارها را به وسیله‌ی عرضه و تقاضا توضیح می‌دهد، در حالی که این پدیده‌ها خود باید توضیح داده شوند، سرزنش می‌کند. درک آن نیروها نیازمند آزمودن بازارها از راه «مجموعه‌ی آرگانیک» تولید و دادوستد است. این مجموعه‌ی آرگانیک زندگی کارگر را می‌ریابد، درست همان‌گونه که کشاورز سرمایه‌دار خاک را فرسوده می‌کند.

این چرخش پول به کالا و سپس پول، تنها راهی برای مشاهده‌ی سرمایه نیست. این چرخش لنزی است که با استفاده از آن می‌توان ضرب‌آهنگ طولانی‌تر برآمدن و فروشدن امپراتوری‌ها و ابرقدرت‌ها را در فراخنایی بلندمدت مشاهده کرد. به یاد داشته باشیم که سرمایه‌داران، پس از ساخت کالا و فروش آن، در شرایط مطلوب سودی به دست می‌آورند. تقاضای ثابت ضروری می‌کند که آن سودها خود بازده‌های سودآور تولید کنند. این موضوع ایجاد مشکل می‌کند زیرا جمع سرمایه‌گرایش به رشدی شتابان‌تر از فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور دارد. به همین دلیل است که حباب‌های مالی - رویدادهایی که به علت سرازیر شدن مبالغ بزرگ سرمایه به یک بخش ویژه‌ی اقتصاد پیش می‌آیند، مانند وام‌های مسکن پیش از بحران مالی سال ۲۰۰۸ - در

سراسر تاریخ دنیای مدرن تکرار می‌شوند. امپراتوری‌ها یاری‌بخش حل این مشکل‌اند. امپراتوری‌ها در بلند مدت مرزهای تازه‌ای می‌گشایند. اما در کوتاه‌مدت، هنگامی که از سودآوری کاسته می‌شود، به جنگ روی می‌آورند - و برای جنگ خود وام می‌گیرند. بانک‌ها از دادن چنین وامی خوشنود می‌شوند زیرا فرصت‌های دیگر ایجاد سود بسیار کم و وام دادن به حکومت‌ها به طور معمول از ریسک کمتری برخوردار است. آنان هم‌چنین، برای دفاع از پول جاری ایمن و دارای ارزش، به هزینه‌ی حکومت، ارتش‌هایی آماده به جنگ دارند. روابط بین بانکداران و دولت‌ها در کوتاه‌مدت به سرمایه‌گذاری دوباره، در میان‌مدت به تمرکز ثروت و بازده‌های آن در بخش مالی اقتصاد، در بلندمدت به فراز و فرود قدرت‌های تجاری نظام‌هایی با مرکزیت شهری، کشوری یا بین‌المللی می‌انجامد.

در بالای منحنی {ثروت} برخی استفاده‌های کلان می‌برند، در حالی که دیگران به‌زحمت زندگی می‌کنند - یا حتی بدتر از آن. ایده‌های توماس پیکتی در مورد چگونگی پیشی گرفتن بازده سرمایه‌گذاری از رشد تولید ناخالص داخلی به تازگی مورد علاقه‌ی بسیاری قرار گرفته است اما این ایده‌ها به آن دسته ژرفبینی‌های گذشته در مورد چگونگی پیوندهای مالیه با باقی‌مانده‌ی زیست‌بوم سرمایه‌داری در نظام‌های حکومتی پیایی تعلق دارند. سرمایه‌داری تنها مجموعه‌ی تراکنش‌هایی نیست که پول را تبدیل به کالا و بازگرداندن کالا به پول می‌کنند؛ سرمایه‌داری از حکومت مدرن و از فرمانروایی حکومت‌ها بر و تراکنش‌های آنها با جلوه‌های طبیعت، انسان و دیگر پدیده‌ها جدایی‌ناپذیر است. تکانه‌های سرمایه‌ی مالی، به هنگام گسترش یا فروریزی، برای درک چگونگی توسعه‌ی سرمایه‌داری اهمیتی مرکزی دارند. اکنون زیست‌بوم سرمایه‌داری، از راه پیشروی تأمین کنندگان مالی، که آماج آنها شکل دادن به سرمایه‌گذاری‌های خود و سود بردن از این سرمایه‌گذاری‌ها است، بر هر گیاه پیچک زیست‌بوم گره‌ی زمین اثر می‌گذارد. داستان حاکم شدن پول نه‌تنها بر انسان‌ها که بر بخش بزرگی از زندگی در گره‌ی زمین با تاخت‌وتاز به ثروت دنیای نو آغاز می‌شود. اتحاد نامقدس امپراتوری‌های اروپایی، کشورگشایان و بانک‌ها، جلوه‌های طبیعی دنیای نو را به کالا و سرمایه تبدیل می‌کردند. در مرکز این اقدامات، زیست‌بوم سرمایه‌داری نیازمند شیوه‌هایی نو برای مدیریت انسان‌ها، تن‌های آنان و منابع مورد

نیاز آنان برای بقا بود. از آنجا که پول به خودی خود به کالا تبدیل نمی‌شود، پس کار مورد نیاز است.

کار

در آغاز مالکان پرتغالی، فلاندری و جنوایی کشتزارهای شکر، گوانچه‌ها،^۱ بومیان جزایر قناری، را برای کار در زمین‌های خود به مادیرا آوردند. شماری از وصیت‌نامه‌های سده‌ی پانزدهم نشان می‌دهند که مالکان گوانچه‌ها را برای ورثه‌ی خود به ارث گذاشتند. کارگران بومی با بیماری‌های اروپاییان و وحشی‌گری آنها از پای درآمدند. این کارگران با ترکیبی از کارگران مزدبگیر و بردگانی از آفریقای شمالی تکمیل و جایگزین شدند، با انسان‌هایی جایگزین شدند که نیاکان معاصر آنان با کشاورزی زیست‌پایه زندگی خود را تأمین می‌کردند اما خود آنها در نتیجه‌ی برده شدن یا اخراج از زمینی که زمانی در آن کار می‌کردند، از مادیرا سر درآوردند. مادیرا میدانی برای آزمودن تحمل و توانایی انسان، هم‌چنین برای آزمایش فناوری‌های نو برای نظم، فرآیند کار و تخصصی بود که - چند سده بعد - در کارخانه‌های صنعتی انگلستان به کار گرفته شد. ما به اندازه‌ی کافی در مورد شیوه‌های کارگران در مادیرا - هم بردگان و هم کارگران آزاد - برای مقاومت در برابر اربابان و کارفرمایان خود نمی‌دانیم. داده‌های اندکی در مورد چگونگی مبارزه‌ی آنان در برابر نظامی که هم آنان را از شدت کار می‌گشت و هم زمینی را که بر آن کار می‌کردند فرسوده می‌کرد ثبت شده است. اما می‌دانیم که مقاومت کردند و کوشش آنان برای مبارزه با شرایط استثمار بحرانی آفرید که در نتیجه‌ی آن مقامات در سال ۱۴۷۳ تنها زندگی کردن بردگان یا زندگی آنها با مردان آزاد را ممنوع کنند.

داستان چیزهای ارزان و بحرانی که در پی ارزان کردن آنها می‌آید داستانی گریزناپذیری نیست. انسان‌ها می‌توانند مبارزه کنند و چنین می‌کنند. پس از آن سرمایه‌داران می‌کوشند تا به این مقاومت با یک رشته راه‌کارهای ارزان پاسخ دهند.

^۱ Guanche

این راه‌کارها نیز به ناچار بحران‌های خود و، به نوبه‌ی خود، سازوکارهای هرچه پیچیده‌تر کنترل و نظم را می‌آفرینند. این مبارزه‌ی طبقاتی یک رانه‌ی حیاتی تغییر در زیست‌بوم سرمایه‌داری است. اگر چه ما در مورد شورش بردگان در مادیرا چندان نمی‌دانیم اما می‌دانیم که با پایان شکوفایی نیشکر، فناوری‌های برده‌داری و کشت‌وکار بهسازی شده و به آن سوی اقیانوس اطلس صادر می‌شدند، نخست به سائو تومه، جایی که بردگان فراری که آنگولایی‌ها نامیده می‌شدند کارخانه‌های نیشکر جزیره را به آتش کشیدند و در سال ۱۵۹۶ جزیره را به مدت دو هفته به اشغال خود درآوردند. هم‌چنین می‌دانیم که در ایستادگی آن کارگران در برابر استثمار، برخی از نیرومندترین چالش‌های سرمایه‌داری یافته می‌شوند.

برده‌داری و مقاومت در برابر آن هم‌چنان وجود دارند. در سده‌ی بیست‌ویکم، در مقایسه با شمار بردگانی که در تجارت برده از راه اقیانوس اطلس منتقل شدند، انسان‌های بیشتری به کار اجباری کشیده می‌شوند. سازمان جهانی کار دریافته است که در سال ۲۰۱۲ حدود ۲۱ میلیون نفر به کار اجباری کشیده شدند. از این شمار ۲،۲ میلیون نفر در کار تحمیل شده از سوی حکومت (کار زندانی) یا از سوی گروه‌های نظامی شورش‌ی بودند. از ۱۸،۷ میلیون باقی‌مانده ۴،۵ میلیون نفر در استثمار جنسی تجاری و ۱۴،۲ میلیون نفر در استثمار اجباری اقتصادی. برای مقایسه، شمار کل آفریقایی‌هایی که به بردگی گرفته شده و از راه گذر میانی^۱ اقیانوس اطلس به آن سوی آب انتقال یافتند ۱۲،۵ میلیون نفر بود.

برده‌داری از مادیرا آغاز نشد اما آغازگر برده‌داری مدرن مادیرا بود. تفاوت مدرن بودن در به کار گرفتن هستی‌بردگان در تولید انبوه کشاورزی و در بیرون راندن آنان از قلمرو اسطوره‌ای اجتماعی نهفته است. گرچه بردگان همواره در پایین‌ترین رده‌ی نظم اجتماعی قرار داشتند اما، در سده‌های پس از فراز و فرود مادیرا، آنان از نظم اجتماعی بیرون رانده شده و هر چیز که حق شهروندی را باز می‌گرداند از آنان گرفته شد. برای بردگان بومی و آفریقایی، مدرنیته به‌راستی تنها به معنای مرگ، هم‌چنین «مرگ اجتماعی» بود. برای سرمایه‌گذاران رفتار با بردگان هم‌چون بخشی از طبیعت،

^۱ Middle Passage

به جای بخشی از اجتماع، اقدامی موفقیت‌آمیز بود. برای آن که این موفقیت چند برابر شود باید کارگران بیشتری پیدا می‌شدند، باید تن درهم‌شکسته‌ی آنان تیمار می‌شد و اجتماعات آنان با بیگاری همیشگی مراقبت می‌شدند. به سخن دیگر، سرمایه‌داران نیروی کار بیشتری نیاز داشتند و بایستی که این نیروی کار به ارزان‌ترین بهای ممکن آموزش دیده و نگهداری شود. از این بایستگی یک نظام یکپارچه‌ی ارزان تیمارداری پدیدار شد، نظامی چنان حیاتی برای زیست‌بوم سرمایه‌داری که باید تاریخ آن کم‌وبیش زدوده می‌شد.

تیمارداری

آن بخش از تاریخ آغازین مادیرا که در مورد آن کم‌ترین آگاهی وجود دارد و با این همه فهم این تاریخ بدون آگاهی از آن ناممکن می‌باشد، گونه‌ای از کار است که در علوم اجتماعی زادآوری اجتماعی خوانده می‌شود. کار تیمارداری برای پیر و جوان، ناتوان و بیمار، آموزش و بازیابی تندرستی، چیزی است که سرمایه‌داری را امکان‌پذیر می‌کند. انسان‌ها از کجا می‌توانند بیابند جز از انسان‌های دیگر؟ از چه راهی جز از راه اجتماعات خود می‌توانند اجتماعی شوند؟ از چه راه دیگری جز شبکه‌های حمایتی می‌توانند تیمارداری شوند و پرورش یابند؟ تقاضاها برای انجام ارزان این کار کمک کرد تا مردسالاری‌های کهن تغییر ساختار یابند و گونه‌های مدرنی از تفاوت‌ها در جنسیت و جایگاه اجتماعی زن و مرد در زیست‌بوم سرمایه‌داری به وجود آیند.

می‌دانیم زمانی که صنعت شکر برزیل برده خریداری می‌کرد زنان ۲۰ درصد ارزان‌تر از مردان بودند. در اروپا، یک کاهش دستمزد همگانی در سده‌های ۱۶ و ۱۷ بر شرایط همه‌ی کارگران به‌جز زنان اثر گذاشت زیرا پیش از آن دستمزد زنان یک‌سوم «دستمزد کاهش‌یافته‌ی مردان» بود. با این همه از آنان انتظار می‌رفت که کار در خانه را نیز انجام دهند و، به‌راستی، سپهر خصوصی آفرینشی آگاهانه از سوی سرمایه‌داری آغازین بود. مسئولیت‌های کار، تیمارداری و پشتیبانی از اجتماع به شکلی فزاینده به دوش زنان افتاد، زانی که جایگاه اجتماعی آنان کنترل می‌شد، درست همان‌گونه که کار آنان در مزرعه‌های نیشکر زیر کنترل قرار داشت. سوزاندن زنان جادوگر گونه‌ای

مجازات برای زنانی بود که در برابر زندانی شدن خود در سپهر خصوصی مقاومت می‌کردند. مردسالاری تنها یک محصول کناری زیست‌بوم سرمایه‌داری نیست بلکه برای آن اساسی است. «کار زنان» چنان برای خیزش سرمایه‌داری حیاتی بود که با رسیدن به سده‌ی هفدهم کار آنان به‌طور ریشه‌ای بازتعریف شده بود. کار زنان دیگر «کار نبود» - این کار به گستردگی تشخیص‌ناپذیر شد، پدیده‌ای که برای ارزان‌تر کردن آن مناسب بود.

در سال ۱۹۹۵، پژوهش‌گران دست به کار برآورد ارزش دلاری کار پرداخت‌نشده‌ی زنان شدند. یک گروه سازمان ملل برآورد کرد که ارزش دلاری تمامی کار زادآوری، در صورت بازپرداخت، شانزده تریلیون دلار است. از این مبلغ ۱۱ تریلیون دلار سهم کار پرداخت‌نشده‌ی زنان بود. این مبلغ در حدود یک‌سوم همه‌ی عملکرد اقتصاد جهانی بود - این رقم، اگر بانکداری سهم هرچه بیشتری از اقتصاد جهان را کسب نکرده بود، بیشتر می‌شد. پژوهش‌هایی تازه‌تر در بریتانیا حاکی از آن است که ارزش کار زادآوری بیشتر از مالیات‌های بخش نیرومند خدمات مالی لندن است. با این همه کسانی دیگر بحث کرده‌اند که برآورد سازمان ملل بسیار پایین بود و «فعالیت خانگی بیرون از بازار کار» برابر با ۸۰ درصد تولید ناخالص جهان است: حدود شصت تریلیون دلار در سال ۲۰۱۵.

همراه با حرکت کارگران گل کره‌ی زمین از بخش‌های روستایی به بخش‌های شهری یک چیز، بالاتر از هر چیز دیگر، در شبکه‌ی تازه‌ی پولی از همه مهم‌تر بود: توانایی تأمین مواد غذایی کافی در یک روز برای کار در روز بعد. اینجا بود که نظام غذای ارزان پدیدار شد.

غذا

در داستان مادیرا غذای ارزان شکر نیست. در اروپای سده‌ی پانزدهم، شکر هنوز کالایی تجملی بود. غذایی که باید ارزان می‌شد غذایی بود که بردگان باید می‌خوردند. در آن زمان کارگران کشتزارهای نیشکر، چون امروزه، خُرده شاخه‌ای از نیشکر رسیده را، که شیرهی آبدار و شیرین آن چند کالری و اندکی غذا افزون بر تغذیه‌ی آنها فراهم

می‌کرد، برای جویدن می‌زدیدند. برده‌داران برزبلی به بردگان بیمار گوشت و تخم مرغ می‌دادند تا بردگان یعنی دارایی آنها بتوانند به کار بازگردند، اگر چه غذای اضافی به‌دقت حساب شده و چون یک کسری یا زیان در دفتر کل ثبت می‌شد. از نظام غذایی بردگان در زمان حکومت پرتغالی‌ها در مادیرا چند سند باقی مانده است، گرچه ممکن است آنها برنج، ارزن و ذرت خوشه‌ای^۱ را، که در آفریقا کشت می‌شد با خود به مادیرا برده و فرزندان آنها در جریان انتقال خشونت‌بار خود به دنیای نو آنها را در جیب خود گذاشته بوده باشند. جدا از برنامه‌ی غذایی، یک اصل پایدار در سرمایه‌داری این است که غذای مصرفی کارگران باید به‌ارزانی در دسترس آنها باشد - هم برای منافع سرمایه‌داران و هم برای نظم اجتماعی.

حاکمان، بنا بر سنتی دیرین، چنین تشخیص می‌دهند که یکی از بهترین راه‌ها برای جلب رضایت کارگران و تهی‌دستان سیر کردن شکم آنها است. فیلسوف و زمین‌دار روم باستان سیسرو، شاهد بود که جمعیتی گرسنه به خانه‌اش تاخت زدند. یک سده پس از آن، در شورشی دیگر از گرسنگان، به سوی امپراتور روم کلودیوس نان خشک پرتاب شد. غذای ارزان به مدت یک هزاره در برقراری نظم نقشی مرکزی داشته است. در زیست‌بوم سرمایه‌داری این نظم با پایین نگه‌داشتن هزینه‌های کارگران برای سیر کردن خود و خانواده‌هایشان برقرار شده است. امروزه ممکن است بدیهی به نظر آید که در برابر هزینه‌ی غذا، هزینه‌ی ترابری و مسکن سهم بیشتری از درآمد خانوار را به خود اختصاص دهند. اما از نگاه تاریخی بی‌اهمیتی نسبی غذا پدیده‌ی نوینی است - ارزان است زیرا ارزان ساخته شده است. از ۱۴۵۳ تا ۱۹۱۳ درصد دستمزدی که کارگران ساختمانی در بریتانیا صرف هزینه‌ی غذا می‌کردند از ۸۰ درصد به ۵۵٫۵ درصد پایین آمد. پایین آمدن هزینه‌ی غذا به ۸٫۶ درصد از هزینه‌های خانوار در انگلستان پدیده‌ی بسیار تازه‌تری است (از سال ۲۰۱۴، این هزینه در آمریکا ۶٫۶ درصد، در ایتالیا ۱۴٫۲ درصد، در چین ۲۵٫۵ درصد و در نیجریه ۵۶٫۶ درصد بود). این رقم‌ها با استفاده از راهبردهایی پایین نگه‌داشته می‌شوند که، برای

^۱sorghum

نمونه در آمریکا، همبرگر یک دلاری و سبب ارزانی از مرغ سوخاری را، که با آن نوشته‌های خود را آغاز کردیم، رواج می‌دهند. طنز تلخ نمونه‌ی مادیرای ما در این است که شکر درست از راه همان روابطی که مادیرا در آن پیشگام بود اکنون به یک کالای غذایی ارزان تبدیل شده است. مصرف شکر انگلیس از یک خوراکی گاه به گاه، تا پایان سده‌ی هفدهم به چهار برابر افزایش یافت، سده‌ی هیجدهم مقدار افزایش یافته خود دوبرابر شد و در پایان سده به ۱۳ پوند به ازای هر نفر رسید. امروزه در آمریکا مصرف شیرین‌کننده‌ها ۷۶ پوند (۳۴،۲ کیلو) به ازای هر نفر است - از این مقدار ۴۱ پوند (۱۸،۴۵ کیلو) شکر تصفیه شده و ۲۵ پوند (۱۱،۲۵ کیلو) فروکتوز شیرینی ذرت است. از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۱۰ میانگین کالری روزانه‌ی دریافت شده از شیرین‌کننده‌ها در آمریکا ۳۵۵ کالری برای مردان و ۲۳۹ کالری برای زنان بوده است، یعنی حدود ۱۳ درصد کل کالری روزانه‌ی دریافت شده‌ی هر فرد (پژوهشی تازه می‌گوید که دریافت روزانه‌ی بیش از ۳-۲ درصد اثراتی منفی بر تندرستی خواهد داشت). اما شکر تنها منبع انرژی برای انسان نیست. کالای دیگری که بهای آن به منظور دوام آوردن طبقه‌ی کارگر آمریکا پایین نگه‌داشته شده دومین هزینه‌ی بزرگ برای کارگران ساختمانی انگلیس در مدت هفت سده بوده است: انرژی.

انرژی

درخت‌های کوتاه برگ بوی^۱ جنگل‌های نیمه‌حاره‌ای مادیرا، «جزیره‌ی جنگل چوب»، منبع سوختی نبودند که بتوان با آنها آغاز کرد. در آغاز از آنها به شکل تخته استفاده می‌شد - تخته‌هایی که ناوگان پرتغالی‌ها از آنها ساخته می‌شد، موادی که در پروژه‌های ساختمانی کلان‌شهر لیسبون به کار می‌رفت. اما کاربرد چوب چون سوخت آتش دیگ‌های حرارتی ساخت شکر بسیار ارزشمندتر از مصرف آن چون مانعی در برابر آب است. این درختان در حالت طبیعی سوخت نبودند - آنها در شرایط ویژه‌ای سوخت شدند.

هر تمدن دیگری آتش را کم‌وبیش مهار کرده و برای روشن نگه‌داشتن آن موادی یافته است. اما در مادیرا تمامی منحنی {اقتصادی}، از شکوفایی تا فروشد، که تنها

^۱ Laurel

در ۷۰ سال روی داد، محدود به شمار درختان جزیره بود. به سخن دیگر، شتاب و اندازه‌ی مصرف سوخت در سرمایه‌داری نامعمول است. ارزانی چوب علت خیزش صنعت شکر، هم‌چنین پی‌آمدِ فروشِ این صنعت در مادیرا بود. بحران با پایان یافتن ذخیره‌ی سوخت جزیره شتابنده شد. در سرمایه‌داری سوخت وظایفی سه‌گانه دارد. سوخت نه تنها صنعت و نیرویی برای بالا بردن تولید در صنایع دیگر است بلکه هم‌چنین جایگزینی برای نیروی کار و در خدمت آن است که نیروی کار را باصرفه - و مولد - نگه‌دارد. سوخت ارزان هم هم‌اوردی برای کارگرانی است که کار خود را به وسیله‌ی ماشین‌هایی، که با نیروی چوب، ذغال‌سنگ، نفت و دیگر منابع انرژی کار می‌کنند، از دست می‌دهند و هم درون‌دادی ضروری برای کار تیمارداریِ ارزان است و در نگهداری از نظم نقشی مرکزی دارد.

ما - آیا ضروری است گفته شود؟ - با پی‌آمدهای تمدنی زندگی می‌کنیم که بر پایه‌ی انرژی ارزان ساخته شده است، واقعیتی که تغییر اقلیم تأیید آن است. اقتصاد سیاسی جهانی سوخت ارزان نه تنها در استخراج سبب آسیب انسانی زیادی شده است بلکه هم‌چنین زیست‌بوم گره‌ی زمین را تغییر شکل داده است. با این همه تأثیرهای تغییر اقلیم به یکسان توزیع نشده است. محاسبه‌ای وجود دارد که بر مبنای آن می‌توان نقشه‌ی جاهایی را که بیشتر مردگان ناشی از تغییر اقلیم در آنها دفن شده و جاهایی که تلفات آینده می‌تواند در آنها روی دهد رسم کرد. برای دیدن آن نقشه ما نیاز داریم نخست راهبرد پایانی زیست‌بوم سرمایه‌داری را درک کنیم: جان‌های ارزان.

جان‌های ارزان

کریستف کلمب در سال ۱۴۵۱ در جنوا به دنیا آمد. زمانی او ساکن پورتو سانتو، بیرون از سرزمین اصلی مادیرا بود. او سال ۱۴۷۶ به آنجا رسید و در سال ۱۴۷۸ مأمور تجارت با لودوویکو سنتورین، شاخه‌ای از خانواده تجاری پایتخت، جنوا، شد. هنگامی که کلمب به مادیرا رسید بردگان را دید و دریافت که قانون با آنان چه برخوردی دارد. بردگان در برابر قانون متفاوت از دیگر انسان‌ها بودند. در دادگاه آنها هرگز نمی‌توانستند شاهد یا قربانی به حساب آیند - آنها تنها اجازه داشتند در اتهام

جنایت از خود دفاع کنند اما هرگز نمی‌توانستند شاهد جنایتی باشند یا جنایتی بر آنان رفته باشد. این تفاوت در برخورداری از حقوق الهام‌بخش کارآموزی استعماری کریستف کلمب شد. بین زمان ترک مادیرا در سال ۱۴۷۸ برای انجام مأموریت از سوی پادشاهی اسپانیا و بازگشت به فانچال به مدت شش روز در سال ۱۴۹۸ به عنوان نایب‌السلطنه‌ی هند غربی،^۱ کریستف کلمب نسل‌گشی‌ای را در کارائیب آغاز کرد که به مرگ بسیاری از انسان‌هایی که در آنجا می‌زیستند - و تمدن‌ها - انجامید. یک سده پس از تولد کریستف کلمب، سنجهی نابودسازی‌ها، زیر پرچم خانواده‌ی سلطنتی اسپانیا و صلیب کاتولیک، چنان برخی از مجریان آن را به دردسر انداخت که آنان را به زحمت ساختن بنیان‌های پیچیده‌ی فکری برای به بردگی کشیدن و رفتار وحشیانه با انسان‌های دیگر برکشید. «مناقشه‌ی وایادولید»^۲ جایی بود که در آن مرز بین متمدن و وحشی زیر پیگرد قرار داشت. به مدت چند هفته در وایادولید اسپانیا مناظره‌ای بین دو طرف در مورد رفتار با انسان‌ها در آن سوی اقیانوس اطلس در جریان بود. در یک سوی مناظره بارتولومه د لاس کاساس، روحانی پیرو فرقه‌ی دومینیکن، نشسته بود که رساله‌ی کوتاه سال ۱۵۴۲ او، *روایتی کوتاه از ویران‌گری هند غربی، خشونت‌ی را شهادت می‌داد که او در دنیای نو شاهد بود*. در آن سوی مناظره *خوان خینس د سپولودا*،^۳ یک مدافع آرتودوکس برحق بودن اسپانیا در کشورگشایی نشسته بود. دو سوی مناظره، در وایادولید، در این مورد بحث می‌کردند که آیا بومیان انسان‌اند یا حیوان. موضوع مورد بحث نظام انکومی‌اندا^۴ بود، گونه‌ای فناوری مالکیت استعماری زمین که گروه‌هایی از بومیان را میان زمین‌داران تقسیم

^۱ Indies

کشورهای کنونی کارائیب که کریستف کلمب به اشتباه هندوستان نامید و اسپانیا پس از آشکار شدن اشتباه آنجا را به هند غربی تغییر نام داد.

^۲ Valladolid

شهری در شمال اسپانیا

^۳ فیلسوف و عالم الهیات اسپانیایی.

^۴ Encomienda System

کرده و «آنان را چون نیروی ذخیره‌ای نگهداری می‌کرد» که باید به مدت دو طول عمر برای زمین‌داران کار می‌کردند: یکی زمان زندگی خودِ بومیان ذخیره شده برای کار و دیگر، زمان زندگی فرزندان آنها. مالکان زمین پذیرفتند تا آن نیروی ذخیره‌ی کار را با فراهم کردن کلاس‌های زبان اسپانیایی و فرستادن آنها به مدرسه‌ی علوم کاتولیکی سرپرستی کنند و به حکومت اسپانیا برای برخورداری از این نیروی ذخیره‌ی کار مالیات بپردازند. در پایان مناظره، پس از آن که لاس کاساس انسان‌دوستی جهان‌شمول را به پژوهش‌خواهی فراخواند و سپولودا گفته‌ای از ارسطو را در دفاع از ایده‌ی خود بر این که بومیان «در ذات خود برده، نامتمدن، بربر و نائسان،» هستند آورد هر دو طرف ادعای پیروزی کردند. اما، کشورگشایی‌ها ادامه پیدا کرد، انکومی‌انداها پس از آن با قوانینی کمی سخت‌گیرانه‌تر اداره می‌شدند و زندگی بومیان هم‌چنان بی‌ارزش شد. شیوه‌های سپولودا اعمال می‌شد.

اما چرا مناظره؟ اختلاف نظر فلسفی در انسانیت مردمان بومی، هم در مورد جایگاه آنان در جهانی بود که به دو نیمه‌ی طبیعت و جامعه پاره شد و هم در مورد شیوه‌ی حکومت کردن بر آنان بود. به سخن دیگر مناظره‌ای بود در مورد زندگی‌های/ارزان، اصطلاحی که ما به کار می‌بریم تا اشاره کنیم چگونه نظم چیزهای ارزان دیگر - به ویژه کار و تیمارداری - از راه اعمال زور و ایدئولوژی کنترل می‌شود. می‌پذیریم که این استفاده از/ارزان کمی با موارد دیگر متفاوت است. بدون قدرت تصمیم‌گیری در مورد این که چه زندگی‌هایی مهم و چه زندگی‌هایی مهم نیستند سرکوب مردم بومی یا پیروان مذهب‌ها و حکومت‌های رقیب و مصادره‌ی دانش، منابع و نیروی کار آنها امکان‌پذیر نبود.

هم‌ترازهای مدرن موضوع‌های پیش‌گفته در بحث‌های جاری پیرامون جستارهایی چون امنیت، جایگاه مهاجران و پناهندگان، پافشاری حکومت‌ها بر برقراری نظم هنگامی که مجوز بهره‌برداری از منابع در مناطقی را صادر می‌کنند که بسیاری از مردمان بومی پیرامون آن منابع زندگی نامناسبی دارند، جنگ‌های نفت و «خطرات زندگی بنیاد» توریسم مدرن فراوانند. هم‌چنین، این موضوع هم که انسان‌ها باید به دنبال امنیت و سرپناهی در برابر خطرات باشند موضوعی تازه نیست. اما از آن‌جا که

سرمایه‌داری از راه {گسترش} مرزهای خود رشد می‌یابد، آرایش‌های داخلی و بین‌المللی نیرو با استفاده از طبیعت برای تأمین پول، کار، تیمارداری، غذا و سوخت با ایدئولوژی‌های نژاد و حکومت و ملت، به اضافه‌ی مصادره‌ها و ارزش‌زدایی‌هایی که در این آرایش نیروها نهفته است، همراه می‌شود. زندگی‌های ارزان با استفاده از دستگاه مدرن نظم اجتماعی به وجود می‌آیند. این جان‌ها برای زیست‌بوم سرمایه‌داری به شدت مورد نیازند. امروزه، قدرت صدای این روایت‌ها از جوامع انسانی و محروم‌سازی‌ها، در شرایط ویژه‌ای که گرایش‌های دونالد ترامپ در آمریکا، ولادیمیر پوتین در روسیه، رجب طیب اردوغان در ترکیه و نارندرا مودی در هندوستان از آن خبر می‌دهند، اهمیت ویژه‌ای یافته است.

معرفی زیست‌بوم جهانی

دیدگاه‌های ما در مورد سرمایه‌داری، تأمین زندگی و هفت چیز ارزان، بخش‌هایی از چشم‌اندازی هستند که آن را زیست‌بوم جهانی می‌خوانیم. زیست‌بوم جهانی در سال‌های اخیر چون راهی برای اندیشیدن در مورد تاریخ بشر در شبکه‌ی زندگی پدیدار شده است. به جای آغازیدن با جدایی انسان‌ها از شبکه‌ی زندگی، ما پرسش‌هایی طرح می‌کنیم در مورد این که چگونه انسان‌ها - و آرایش‌های خشونت، کار و نابرابری انسان‌ها - درون طبیعت جایگزین می‌شوند. سرمایه‌داری تنها بخشی از یک زیست‌بوم نیست، که خود یک زیست‌بوم است - مجموعه‌ای از پیوستگی‌ها که قدرت، سرمایه و طبیعت را یک‌پارچه می‌کند. بنابراین، وقتی می‌نویسیم زیست‌بوم - جهانی - و هم‌راسته می‌کنیم این دو را - ما به سنت‌های دیرین تر «نظام‌های جهانی» روی می‌آوریم تا بگوییم سرمایه‌داری زیست‌بومی را به وجود می‌آورد که، با رانش نیروهای بی‌پایان انباشت، از راه مرزهایش به پهنه‌ی گره‌ی زمین گسترش می‌یابد. بنابراین، سخن گفتن از زیست‌بوم جهانی برای پیش کشیدن «زیست‌بوم جهان» نیست بلکه مطرح کردن تحلیلی است که نشان می‌دهد چگونه پیوستگی‌های قدرت، تولید و بازتولید با استفاده از شبکه‌ی زندگی کار می‌کنند. ایده‌ی زیست‌بوم جهانی به ما امکان می‌دهد تا مشاهده کنیم چگونه پیوستگی‌های خشن و استثمارگرانه‌ی جهان

در پنج سده سرمایه‌داری ریشه دارند، هم‌چنین چگونه این آرایش‌های نابرابر - حتی آرایش‌هایی که امروزه ابدی و مورد نیاز به نظر می‌رسند - رخدادپذیر و در دل بحرانی بی‌سابقه‌اند.

از این‌رو، زیست‌بوم جهانی، چیزی بیش از نگرشی متفاوتی نسبت به سرمایه‌داری، طبیعت و آینده‌های احتمالی است. راهی را ارائه می‌کند تا مشاهده کنیم چگونه در طول تاریخ انسان‌ها محیط‌های زیست و محیط‌های زیست انسان‌ها را می‌سازند. دیدگاهی را بر ما می‌گشاید تا از آن بازنگریم چگونه شیوه‌هایی که در مدرسه در مورد تغییر به ما آموزش داده شده - تغییر زیست‌بومی، اقتصادی و همه‌ی دیگر حوزه‌ها - خود در بحران‌های امروزی مشارکت دارند. اگر قرار باشد رابطه‌ی بین نام‌گذاری و کنش را در جهان درک کنیم، آن دیدگاه در رسیدن به چنین درکی نقشی حیاتی دارد. جنبش‌های عدالت اجتماعی زمان درازی بر «نام‌گذاری نظام» پای فشرده‌اند زیرا روابط بین اندیشه، زبان و رهایی برای قدرت روابطی ژرف و اساسی هستند. زیست‌بوم جهانی امکان می‌دهد مشاهده کنیم چگونه مفهوم‌هایی که بی‌چون و چرا فرض می‌کردیم - مانند طبیعت و جامعه - مشکل‌سازند نه تنها به این دلیل که این مفهوم‌ها زندگی راستین و تاریخ را پنهان می‌کنند بلکه از آنجا که این مفهوم‌ها در پی خشونت استعماری و کردار سرمایه‌داری پدیدار شدند. مفهوم‌های مدرن طبیعت و جامعه در سده‌ی شانزدهم در اروپا متولد شدند. این مفهوم‌های بزرگ نه تنها در پیوستگی نزدیک با سلب مالکیت از دهقانان در مستعمره‌ها و در اروپا شکل گرفتند بلکه هم‌چنین خود چون ابزاری برای سلب مالکیت و نسل‌کشی مورد استفاده قرار گرفتند. دوگانه‌ی طبیعت/جامعه برای کیهان‌شناسی تازه‌ی مدرن بنیانی بود که در آن فضا هموار، زمان خطی و طبیعت بیرونی بود. این واقعیت که ما به طور معمول از چنین تاریخ خونینی آگاهی نداریم - تاریخی که در بر دارنده‌ی بیرون راندن‌های مدرن پیشین بیشتر زنان، بومیان و آفریقایی‌ها از دایره‌ی انسانیت است - شاهده‌ی بر ظرفیت چشم‌گیر مدرنیته در ایجاد فراموشی نزد ما است. بنابراین زیست‌بوم جهانی نه تنها متعهد به بازاندیشی بلکه متعهد به یادآوری است. بسیار پیش می‌آید که ما ویران‌گری زندگی و محیط‌های زیست از سوی سرمایه‌داری را تنها به چپاول‌گری

اقتصادی نسبت می‌دهیم، در حالی که بخش عمده‌ی سرمایه‌داری نمی‌تواند به اقتصاد کاهش داده شود. به وارونه‌ی کف زدن نئولیبرالیسم برای خود، کسب‌وکارها و بازارها در ایجاد بیشتر آنچه که چرخ سرمایه‌داری را می‌چرخاند بی‌تأثیرند. فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و مجموعه‌های علمی باید در کار باشند تا انسان‌ها را به فرمانبرداری از هنجارهای جنسیت، نژاد و طبقه وادارند. باید نقشه‌ی جغرافیاهای تازه‌ای برای تأمین منابع طراحی و ایمن شده، بدهی‌های انباشت شده باز پرداخت شده و سکه‌ی رایج پشتیبانی گردد. زیست‌بوم جهانی شیوه‌ای را برای این بازشناسی، برای یادآوری - و مشاهده‌ی نوین - زندگی‌ها و نیروی کار انسان‌ها و جلوه‌های دیگر طبیعت در شبکه‌ی زندگی فراهم می‌کند.

زندگانی دیگر چیزهای ارزان

زیست‌بوم جهانی در خود نوید امید دارد. شناسایی شبکه‌های زندگی‌سازی که سرمایه‌داری به آنان وابسته است، هم‌چنین به مثابه یافتن ابزارهایی مفهومی است برای رویارویی با عصر سرمایه. ما نیاز داریم تا با توسعه‌ی راهبردهایی از سوی جنبش‌های عدالت‌جویانه برای رویارویی با بحران‌گره‌ی زمین - و جایگزین‌هایی برای شیوه‌ی کنونی ساماندهی طبیعت - در باره‌ی بازتولید خلاقانه و گسترش یافته‌ی شکل‌های دموکراتیک زندگی بیندیشیم. به همین علت است که این جستار را با ایده‌هایی به پایان می‌بریم که می‌توانند در راه‌گشایی تغییر وضعیتی که در پیش داریم ما را یاری رسانند.

دور به نظر می‌آید که یک محیط زیست باوری کم‌رنگ، اگر نظریه‌ی اساسی آن برپایه‌ی ایده‌ی تاریخی ورشکسته و دگرگونی‌ناپذیر جدایی انسان از طبیعت باشد، بتواند تغییری ایجاد کند. متأسفانه بسیاری از سیاست‌های امروزه بی‌چون‌وچرا گذار جهان به چیزهای ارزان را می‌پذیرند. بحران مالی گذشته را به یاد آورید، این بحران با از میان برداشتن مرز بین بانکداری معاملات خرد^۱ و بانکداری تجاری در آمریکا ایجاد

^۱ Retail Banking

شد. قانون گلاس استیگال^۱ دوران کسادِ بزرگ برای پیشگیری از معاملاتی در آینده، که در دهه‌ی ۱۹۳۰ مسئول فروبردن اقتصاد جهانی به سقوطی ماریچی دانسته می‌شد، سعی ایجاد کرد. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های آمریکا برای ملی‌سازی بانک‌ها کوشیده بودند و مجریان نیودیل فرانکلین روزولت این قانون را چون سازشی اطمینان‌بخش ارائه کردند. هنگامی که معترضان لیبرال سده‌ی بیست‌ویکم بازگشت قانون گلاس - استیگال را تقاضا کردند آنان نیز به دنبال سازشی بودند، نه به دنبال چیزی که تسلیم مالیه‌ی ارزان شده بود: مسکن.

به همین گونه، هنگامی که در آمریکا اتحادیه‌ها درخواست دستمزد ۱۵ دلار در ساعت را برای کار دارند، درخواستی که ما پشتیبانی کرده‌ایم، نگرشی کلان‌نگر برای آینده‌ی کار حضور ندارد. چرا باید برای آینده‌ی کارگران تیمارداری و خدمات غذایی اندک افزایشی در حقوق دریافتی خواسته شود، افزایشی که زیستن با آن به سختی امکان‌پذیر است؟ به‌راستی چرا باید مطرح کردن ایده‌های ارجمندی انسان در پیوند با کار سخت باشد؟ آیا نباید نه تنها رنج‌بری از کار بلکه فرصتی برای یاری‌رسانی در ساختن جهانی بهتر خواسته شود؟ اگرچه دولت رفاه گسترش یافته، به پُر رشدترین سهم درآمد خانوار در آمریکا تبدیل شده و به ۲۰ درصد از درآمد خانوار در سال ۲۰۰۰ رسیده است، اما بار کار زنان کاهش نیافته است. بی‌تردید تقاضای سیاسی برای آن که کار خانوار کاهش یافته، پاداش داده شده و بازتوزیع شود آماج نهایی است؟

ما نیازمند آرزوهایی برای تغییری ریشه‌ای‌تر از آنچه هستیم که سیاست‌های معاصر ارائه می‌کنند. برای آوردن نمونه‌ای دیگر، توجه داشته باشید که سوخت فسیلی ارزان مدافعان خود را در میان اندیشکده‌های جناح راست، از هندوستان گرفته تا ایالات متحده، دارد. لیبرال‌ها در حالی که آینده‌ای فتوولتایی (نیروزایی نوری)^۲ را

^۱ Glass-Steagall Act

قانونی در سال ۱۹۳۳ که بانک‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌های معاملات خرد را از یکدیگر جدا کرد.

^۲ Photovoltaic

شیوه‌ای برای تولید نیروی برق با استفاده از نور خورشید.

پیشنهاد می‌کنند، اما به سادگی مشکلات زیربنای مواد معدنی‌ای را که گزینه‌ی آنان به آن وابسته است از یاد می‌برند. جنبش مواد غذایی هم‌چنان نسبت به آنان که بهای مواد غذایی را افزایش می‌دهند در حالی که بر فقر چشم می‌پوشند یا جایگزین‌هایی را برای غذا مهندسی می‌کنند که می‌گذارد فقر، البته با افزودن ویتامین‌ها، ادامه باید پذیرنده باقی مانده است. البته تداوم سیاست زندگی‌های ارزان را می‌توان در بازگشت خودبرترانگاری - از روسیه و آفریقای جنوبی تا آمریکا و چین - به نام «پاسداری از ملت» مشاهده کرد. با توجه به داده‌های نظرسنجی مرکز پژوهش عقاید ملی دانشگاه شیکاگو ۳۵ درصد نسل انفجار زادآوری^۱ احساس می‌کنند که سیاه پوستان تنبل‌تر/کم‌تر سخت‌کوش نسبت به سفید پوستان و ۳۱ درصد نسل هزاره نیز چنین احساسی دارند.

با آن که نسبت به خردورزی چندان خوش‌بین نیستیم اما در کار سازمان‌هایی که به تغییرپذیری بسیار بیشتری در روابط اجتماعی می‌اندیشند خوش‌بینی اراده را می‌یابیم. بسیاری از این گروه‌ها پیشاپیش با چیزهای ارزان برخورد می‌کنند. اتحادیه‌ها درخواست دستمزدی بالاتر دارند. کنش‌گران تغییر اقلیم خواهان ارزیابی دوباره‌ی روابط ما با انرژی شده‌اند و کسانی که کار نائومی کلاین را خوانده‌اند درمی‌یابند که چیزهای بسیار بیشتری نیز باید تغییر کنند. کسانی که در کارزار مواد غذایی هستند خواهان آنند تا آنچه را که می‌خوریم و شیوه‌ای که آن را می‌پرورانیم تغییر دهند به گونه‌ای که همه تغذیه‌ی خوبی داشته باشند. سازمان دهندگان کارگران خانگی خواهان آن‌اند که جامعه کار انجام شده در خانه‌ها و مراکز مراقبت بهداشتی را به رسمیت بشناسد. جنبش اشغال خواهان آن است که کسانی که در خطر ضبط ملک و محروم شدن از خانه هستند اجازه یابند در خانه‌های خود باقی بمانند. زیست‌بوم‌شناسان ریشه‌نگر می‌خواهند شیوه‌ی اندیشیدن ما در مورد همه‌ی زندگی روی زمین تغییر کند. جنبش جان سیاهان مهم است، گروه‌های بومیان و کنشگران حقوق مهاجران خواهان برابری و غرامت برای بی‌عدالتی تاریخی هستند.

^۱ Baby Boomers

هر یک از این جنبش‌ها می‌توانند برانگیزاننده‌ی یک لحظه‌ی بحرانی باشند. سرمایه‌داری از مقاومت تأثیر گرفته است - از شورش‌های بردگان تا اعتصاب‌های توده‌ای، از انقلاب‌های ضداستعماری برای براندازی استعمار تا سازمان‌های حقوق زنان و مردمان بومی - و همواره توانسته است دوام بیاورد. با این همه، جنبش‌های امروزه همه در ارتباط با یکدیگرند و همراه باهم نوشدارویی برای بدبینی ارائه می‌کنند. زیست‌بوم جهانی می‌تواند در ایجاد پیوندها یاری رسان باشد.

ما راه‌حلهایی ارائه نمی‌کنیم که به گذشته بازمی‌گردند. ما با آلیس واکر همدلی می‌گوییم: «کنشگری کرایه‌ای است که برای زیستن در این گُره می‌دهم» و اگر قرار باشد زندگی پس از سرمایه‌داری ادامه یابد، آن زندگی از راه مبارزات مردمی به دست می‌آید که برای آن می‌جنگند. ما انکار نمی‌کنیم که سیاست‌ها اگر قرار است دگرسان شوند، این دگرسانی از شرایط جاری زندگی مردم آغاز می‌شود. اما نمی‌توانیم به دام انتزاعاتی بیفتیم که سرمایه‌داری از طبیعت، جامعه و اقتصاد تصویر کرده است. ما باید زبان و سیاست‌هایی را برای تمدن‌هایی نوین بیابیم، راه‌هایی برای زندگی را از میان تغییر وضعیتی که زیست‌بوم سرمایه‌داری ساخته و پرداخته بیابیم. به همین دلیل است که در نتیجه‌گیری خود رشته‌ای از ایده‌ها را مطرح می‌کنیم که کمک می‌کند جایگاه انسان‌ها را در طبیعت به وسیله‌ی روش‌هایی برای بازسازی شناسایی و با آن سازگار کنیم. سنجش بی‌عدالتی‌های سده‌ها استعمار می‌تواند پیوندهای انسان درون شبکه‌ی زندگی را بار دیگر تقدس بخشد. بازتوزیع تیمارداری، زمین و کار به گونه‌ای که همه فرصتی برای یاری‌رسانی به بهبود زندگی‌های خود و زندگی‌های زیست‌بوم پیرامون خود داشته باشند می‌تواند خشونت انتزاعی را که سرمایه‌داری ما را به انجام روزمره‌ی آن وامی‌دارد خنثی کند. ما برای این نگرش اصطلاح «زیست‌بوم بازسازی» را برمی‌گزینیم و آن را چون راهی برای دیدن تاریخ و طبیعت ارائه می‌کنیم، کردار و تعهدی برای برابری و پیوندهایی بازاندیشی شده برای انسان‌ها در شبکه‌ی زندگی.